

هو العليم

شروع دعوت علنی، معنای سنّت و برخی از سنن رسول خدا

طرح مبانی اسلام - جلسه سیزدهم

استاد

آیة الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا ونبينا
وحبيب قلوبنا وطبيب نفوسنا أبي القاسم المصطفى محمد
وعلى آله الطيبين الطاهرين المعصومين المكرمين
واللعنة على أعدائهم أجمعين إلى قيام يوم الدين

قال الله تعالى في مُحْكَم كتابه و مُبْرَم خطابه:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾^۱

شروع دعوت علنی پیامبر اکرم

امروز در نظر گرفتیم تا صحبت مختصری، فقط به میزان یک جلسه، درباره اخلاق و رفتار پیغمبر انجام شود و توضیح مختصری راجع به بعضی از مسائل داده شود و سپس به همان تاریخ پیغمبر برگردیم. به طور کلی دانستن تاریخ پیغمبر اکرم و ائمه علیهم السلام از ضروری ترین ضروریات است؛ و این اختصاص به اهل علم ندارد، بلکه هر مسلمان و هر شیعه و

^۱ سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۱. الله شناسی، ج ۱، ص ۳۵۰:

«هرآینه تحقیقاً از برای شما در رسول خدا اسوه و الگوی زیبایی وجود دارد، برای کسی که امید به خدا و روز آخرت دارد و خداوند را زیاد یاد می کند.»

هر کسی که تابع مرام ائمه علیهم السلام است باید تاریخ زندگانی، نحوه آداب و معاشرت و زندگی در داخل منزل یا ارتباط آنها در خارج از منزل را بداند، تا بتواند یک مرامی برای خود ترسیم کند.

کیفیت تبلیغ پیامبر در ابتدای دعوت علنی به اسلام

وقتی قرار بر این شد که پیغمبر اکرم دعوت خودشان را به صورت علنی مطرح کنند، طبعاً از هر فرصتی برای این دعوت استفاده می کردند. در روایات و در تاریخ داریم که پیامبر اکرم غالب اوقات در مسجدالحرام بودند و در یک جای مرتفعی - حدود یک متر یا نیم متر بالاتر از سطح زمین - قرار می گرفتند و با صدای تقریباً رسایی آیات قرآن را می خواندند و مردم را به اسلام دعوت می کردند. هم چنین حضرت در بازار غکاظ - که افراد از اطراف و اکناف عربستان می آمدند و در آن بازار اجتماع می کردند - می رفتند تا این افرادی که از جاهای دیگر می آیند این مطالب را بشنوند و وقتی به شهر خودشان برگردند، به افراد خودشان و قبیله خودشان بازگو بکنند و بگویند: چنین مسئله ای بود، شخصی چنین مطالبی می گفت، به تازگی آمده و ما تاکنون نشنیده ایم و ندیده ایم! خود این بازار یک مکان مناسبی برای تبلیغ بود و پیغمبر اکرم از این جهات، خیلی خوب استفاده می کردند.^۱

اعلان پیامبر مبنی بر وصول به سعادت دنیا و آخرت با شهادت حقیقی به «لا إله إلا الله»

یک روز حضرت به مسجدالحرام مشرف شدند و بالای حجر اسماعیل - که حدود یک متر و خرده ای از زمین فاصله دارد - رفتند و مشغول دعوت مردم شدند. قریش و موکلین بیت الله الحرام آمدند و دور آن حضرت اجتماع کردند؛ حضرت شروع کردند و فرمودند:

من شما را به راه و ممشایی دعوت می کنم که اگر آن راه را در پیش بگیرید، و به جمله ای دعوت می کنم

که اگر به آن جمله عمل کنید، بر تمام عرب و عجم قیادت و سیادت پیدا می کنید!

آنها هم خیلی از این خوشحال و مبتهج شدند که انسان جمله ای یاد بگیرد که

^۱ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۴۶ - ۶۵؛ الإصابه، ج ۲، ص ۳۹۰.

با آن جمله بتواند تمام شرق و غرب عالم را تصرف کند! انسان تابع هوی و هوس است دیگر! گفتند: «ای محمد، آن جمله چیست؟» حضرت فرمودند:

شهادت به «لا إله إلا الله»! که سعادت دنیا و آخرت در همین شهادت به «لا إله إلا الله» است!^۱
قطعاً آنچه که مورد نظر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود همین شهادت ظاهری نبود؛ چون الآن همه مسلمانان به این شهادت گویا هستند. قریب به سه چهارم از جمعیت مسلمان دنیا اهل تسنن و عامه هستند و وضع آنها هم که مشخص است؛ و بقیه مسلمانان که شیعه هستند، اگر حساب کنیم و بینیم که چند نفر از اینها شهادت واقعی می دهند، یعنی وجودشان به «لا إله إلا الله» شهادت می دهد، می بینیم این شیعیان دست کمی از عامه ندارند! وقتی که دایره را تنگ تر بکنیم، دیگر کار خیلی دقیق و خیلی ظریف می شود، و به قول معروف: علی می ماند و حوضش!

منظور پیغمبر، شهادت باطنی به «لا إله إلا الله» است؛ یعنی تحقق توحید در وجود انسان، یعنی وجود انسان به توحید متحقق شود؛ این معنای کلام پیغمبر است.

موضع پیامبر اکرم در مقابل انکار و معارضه مشرکین علیه دعوت به توحید

تا پیغمبر این حرف را زدند، یک دفعه شروع کردند به همه و سر و صدا کردن که:

هنوز از این حرف هایت دست برنداشته ای و می خواهی آلهه ما را از بین ببری!؟

﴿أَجْعَلُ الْأَلْهَةَ إِلَهًا وَجِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾^۲ «(ما سیصد و شصت بت داریم) آیا تو می گویی

همه این بت ها را از بین ببریم و تنها به یک إله گرایش پیدا بکنیم!؟»

و شروع به گفتن مطالبی از این قبیل کردند!

مشرکان پیش ابوطالب، عموی پیغمبر آمدند و گفتند:

این برادرزاده ات دوباره شروع کرده است! مثل اینکه هر از چند گاهی می آید

^۱ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۷۹.

^۲ سوره ص (۳۸) آیه ۵.

و این معرکه را راه می‌اندازد که: «به سمت خدا بیاید و بت‌ها را رها کنید!»

اگر پول می‌خواهد ما به او بدهیم، این قدر پول بدهیم که از تمام افراد قریش متمول‌تر بشود؛ اگر زن می‌خواهد ما بهترین زن را به او می‌دهیم! (دیگر از دنیا چه می‌خواهد؟! هم جمیل‌ترین زن را به او می‌دهیم و هم او را از همه متمول‌تر می‌کنیم!)

انسان بعد از این دیگر مطلب و مسئله‌ای در این دنیا ندارد؛ چون دنیا همین حرف‌ها است و در همین مسائل دور می‌زند!

حضرت ابوطالب خدمت پیغمبر اکرم رسید و عرضه داشت:

اینها می‌گویند که: «ما این قدر تو را متمول می‌کنیم و هرچه خواهی به تو می‌دهیم و در قبال آن، از این آلهه ما و این بت‌هایی که ما درست کرده‌ایم، دست بردار! ما سیصد و شصت بت داریم، چطور دست از اینها برداریم؟!»

یعنی: این بت‌هایی که در مغزمان است، نه این بت‌های خارجی! چون از بت خارجی می‌شود دست برداشت؛ اما این بتی را که در مغز فرو رفته و رسوخ پیدا کرده است، به راحتی از بین نمی‌رود!
حضرت فرمودند:

كُو وَضَعُوا الشَّمْسَ فِي يَمِينِي وَالْقَمَرَ فِي شِمَالِي عَلَىٰ أَنْ أُتْرِكَ هَذَا الْأَمْرَ، مَا تَرَكْتُهُ حَتَّىٰ يُظَهِّرَهُ اللَّهُ أَوْ أَهْلِكَ!

«قسم به خدا اگر خورشید را در جنب من و ماه را در جنب دیگر من قرار دهند، من دست از مرام خود برنمی‌دارم تا اینکه خدا اسلام را گسترش بدهد و امر خودش را اظهار کند یا من از بین بروم!»

حمایت حضرت ابوطالب از رسول خدا در مقابل توطئه‌های مشرکین

حضرت ابوطالب پیش آنها آمد و گفت: «این برادرزاده من دست از مرام و مکتبش برنمی‌دارد!»

آنها با ابوطالب شروع به بحث کردند:

این محمد یکی مثل بقیه است و فرقی نمی‌کند؛ حالا تو خودت را کنار بکش تا ما حساب این برادرزاده‌ات را برسیم! و تو عماره بن ولید را به جای او به

فرزندی قبول کن، که جوانی بسیار قشنگ و شیرین است و در عرب خیلی معروف است! و ما کار برادرزاده‌ات را یک‌سره می‌کنیم و تو هم اگر برادرزاده می‌خواهی، این جوان را به جایش بگیر! ابوطالب گفت:

عجب! من بچه خود را بدهم تا شما بکشید، و بچه شما را بزرگ کنم؟! این قضاوت خیلی منصفانه‌ای است؟!^۱

علل استیحا ش مشرکین مگه از اقرار به توحید

مطلب اینها بر چه اساسی بود و روی چه مطلبی دور می‌زد؟ چرا اینها باید از گفتن «لا إله إلا الله» استیحا ش داشته باشند؟ مطلب به دو جهت بر می‌گردد:

علت اول: تقابل بین تعلقات دنیوی انسان و اقرار به کلمه توحید

جهت اول این است که: مشرکان از مرام پیغمبر اطلاع داشتند و می‌دانستند که کلمه «لا إله إلا الله» می‌آید و تمام زوائد وجود انسان را از انسان می‌گیرد و همه را از بین می‌برد؛ یعنی دنیای انسان را می‌گیرد، ریاست را می‌گیرد، محبت‌های دنیوی را می‌گیرد، چون اینها با «لا إله إلا الله» نمی‌سازد!

البته «لا إله إلا الله» واقعی منظور است؛ نه «لا إله إلا الله» قلابی، که با همه اینها می‌سازد، بلکه اینها را تأیید هم می‌کند! با همین «لا إله إلا الله» سیدالشهدا را سر بریدند، با همین «لا إله إلا الله» شمشیر به فرق سر امیرالمؤمنین زدند! اما «لا إله إلا الله» واقعی، تک‌تک آن خصوصیات و زوائد وجود انسان را از بین می‌برد. محبت موضوعی و استقلالی به زن و فرزند، با «لا إله إلا الله» نمی‌سازد؛ در جایی که توحید است محبت غیر معنا ندارد! محبت به مال و دنیا، با «لا إله إلا الله» نمی‌سازد! محبت به خود انسان، با «لا إله إلا الله» نمی‌سازد! می‌گویند: «بیا جهاد کن و کشته شو و جانت را از دست بده!» خب نمی‌سازد دیگر! خلاصه، «لا إله إلا الله» اکسیری است که هم کیمیا می‌کند و هم آن فلز را چنان گداخته می‌کند که وجودی برای آن فلز باقی نمی‌گذارد! این طور نیست که فقط جنبه لطف و جنبه رعونت و لین داشته باشد؛ بلکه

^۱ تفسیر القمّی، ج ۱، ص ۳۷۹؛ ج ۲، ص ۲۲۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۴، ص ۵۴؛ إعلام‌الوری، ج ۱، ص ۱۰۷.

این جمله «لا إله إلا الله» هم چنین خصوصیتی دارد که ابتدا تمام آن فلز را می‌سوزاند و وقتی او را از آن شاکله اولیه‌اش بیرون آورد، آن را برمی‌گرداند و طلا می‌کند!

علت دوّم: پیروی کورکورانه از پدران و نیاکان

جهت دوّم این است که: اینها نمی‌توانند براساس اوهام و خیالاتی که مقلدانه دنبال آن خیالات بودند، از آن مسائل دست بردارند! نه تنها می‌دانند که مسئله سیادت و قیادت بر بیت‌الله و قوم و عشیره و امثال ذلک را از دست می‌دهند، بلکه مانع دیگر آنها از قبول اسلام، مسئله تقلید است! تقلید یعنی انسان مسئله‌ای را در ذهن خود از گذشتگان تلقی کند و بدون فکر و تأمل در این مطلب، از آن تبعیت بکند؛ این می‌شود تقلید. افرادی که الآن با لا إله إلا الله مخالف هستند، همه براساس تقلید است. آنهایی که می‌ترسند از اینکه يك مسئله و يك مطلب را بپذیرند و به دنبالش بروند و آن را ادراك کنند، همه براساس تقلید است؛ چون فلان شخص این حرف را زده است، لذا دیگر نباید دنبال این حرف رفت! یعنی ما چشممان را ببندیم و فکر خودمان را از پرداختن به این مسئله بازداریم؛ این می‌شود تقلید.

لزوم پیروی از روش محققانه و مبنی بر علم و یقین

مرحوم آقای بروجردی - رضوان الله علیه - شخصیت بسیار محترم و صادق و امین و یک عالم واقعی بود و برای خدا کار می‌کرد، و تا آنجایی که فکر و عقلش می‌رسید برای خدا کار می‌کرد؛ و موقعیت علمی ایشان نزد افراد خیلی محرز و خیلی بارز بود. ایشان همیشه یک مطلب خیلی خوبی را در درس تذکر می‌دادند و بارها می‌فرمودند: «بزرگواری علما مانع از تحقیق آقایان نشود!»^۱ من باب مثال: اینکه این مطلب را شیخ طوسی گفته است یا علامه یا مرحوم محقق در فلان کتابش نقل کرده است، باعث نشود که دیگر خودتان راجع به این مسئله فکر نکنید! نه، چه بسا ممکن است شما راجع به این مسئله تحقیق کنید و فکرتان به جهت خلاف برسد و حق با شما باشد؛ چه اشکال دارد؟! مقام علمی و تقوا و طهارت این بزرگان به جای خود

^۱ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به رساله اجتهاد و تقلید، ص ۳۶۳؛ افق وحی، ص ۳۸۸.

محفوظ، ولی تحقیق کردن و پرداختن به یک مسئله علمی از این مطالب جداست و آن باید به جای خودش صحبت شود.

این روش، روش محققانه است. در روز قیامت از انسان سؤال می کنند: «چه روشی در زندگی خودت داشتی؟» این فقط مربوط به ما طلبه ها نیست، همه همین طور هستند که باید متناسب با آن فکر و سعه خودشان، یک مرام خُر و آزادی را در زندگی به عنوان مرام و منهج خود در پیش بگیرند؛ و به صرف اینکه ما عالم نیستیم و امثال ذلک، این عذر از آنها پذیرفته نمی شود.

اینهایی که الآن با توحید و وحدت وجود و امثال ذلک مخالف هستند، تمام اینها براساس علم و یقین و ادراک نیست، بلکه تمام اینها براساس تقلید است: «فلان آقا با آن یال و کوپالش مخالف با وحدت وجود بود، پس ما نمی توانیم موافقت کنیم! فلان آقا با آن موقعیت و عمامه و ریش کدایی، مخالف با مسئله توحید بود، لذا ما الآن نمی توانیم این کار را بکنیم!» گرچه به ظاهر نگویند، ولی در سویدای وجود خود نمی توانند تصور کنند که می توانند راجع به این مسئله، جدای از افهام و افکار آنها دقت کنند؛ و به این می گویند تقلید!

تأسی به سنت پیغمبر اکرم برای رهایی از تقلید

تأسی به سنت پیغمبر اکرم یعنی انسان از تقلید بیرون بیاید و ببیند که پیغمبر چه کار می کرد! هر کسی هر چه می خواهد بگوید، بگوید؛ به من چه مربوط است؟! ببیند ائمه چه کار می کردند! هر حرفی هر کسی می خواهد بزند، بزند! تأسی به سنت پیغمبر یعنی این؛ یعنی تأسی به حقیقت. آنچه که ما هیچ نوع خدشه و خللی نمی توانیم در آن بیابیم، فقط و فقط کردار پیغمبر و سیزده معصوم دیگر است، و السلام! ما سراغ همین می رویم و همین مطلب را می گیریم.

صحبت در این است که اگر حقیقت دیگری سوای این مطلب برای ما به دست می آمد، جای تأمل و شکّی در لزوم گرایش و تبعیت نبود؛ ولی صحبت در این است که آنچه به ما گفته اند و عقل ما آن را می پذیرد فقط عبارت است از چهارده معصوم، و ما تنها باید به تاریخ آنها مراجعه کنیم و ببینیم که آنها چه کار می کردند.

بنابراین، امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

و اقتدوا بهدي نبيكم، فإنه أفضل الهدى؛ واستنوا بسنته، فإنها أهدى السنن؛^۱ «اگر می خواهی دنبال هدایت بروی، بین پیغمبر چه کار می کرد، تو هم همان کار را انجام بده! و اگر می خواهی به سنتی تأسی کنی، پس به سنت پیغمبر تأسی کن؛ چراکه بهترین سنت ها است!»

و در آیه قرآن داریم:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾^۲

«اگر کسی می خواهد به این هدف برسد و می خواهد به مقام وصل و به آخرین مرتبه از مراتب کمال برسد و رجاء خود خدا را دارد و رجاء آثار و ظواهر خدا را دارد که عبارت است از نعیم و بهشت و نعمت های پروردگار و امثال ذلك، باید به سنت پیغمبر تأسی کند و از آن پیروی نماید!»

کیفیت تأسی به سنت

حقیقت معنای سنت

حالا سنت چیست و به چه مطالبی سنت گفته می شود تا اینکه انسان بتواند تأسی کند؟ آیا هر فعلی که پیغمبر انجام می داد، سنت است؟ و به هر عملی و به هر جزئی ای از جزئیاتی که آن حضرت انجام می داد، سنت می گویند؟ یا اینکه سنت یک معنای دیگری دارد.

سنت یعنی آن روشی که یک شخص به عنوان یک ارزش و معیار در زندگی پیش می گیرد، این را سنت می گویند. اما فلان کار جزئی که شخصی انجام می دهد، سنت نیست و به آن سنت نمی گویند؛ مثلاً اگر شخصی از فلان غذا خوشش می آید، این سنت او نیست.

لزوم تأسی به سیره و سنت همه معصومین علیهم السلام

شکی نیست در اینکه مسئله پرداختن به سنت، در وجود پیغمبر اکرم خلاصه و محدود نمی شود. حالا آیا معنای پرداختن و تأسی به افعال و کردار پیامبر این است

^۱ نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۱۶۳، خطبه ۱۱۰.

^۲ سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۱.

که ما کردار و اقوال ائمه را در نظر نگیریم؟! البته که این طور نیست! ائمه علیهم السلام دوازده نفر بودند، با حضرت زهرا سلام الله علیها - که افضل از ائمه به استثنای امیرالمؤمنین است،^۱ چون امیرالمؤمنین از حضرت زهرا اشرف و افضل اند^۲ - و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چهارده تا می شوند؛ تأسی به مرام پیغمبر ابداً به این معنا نیست که از آن سیزده نفر غافل بشویم! تنها پیغمبر اکرم و سیزده معصوم دیگر که مجموعاً چهارده نفر می شوند، باید برای انسان اسوه و الگو واقع بشود؛ فقط این مجموعه. نه اینکه بگوییم از خصوص پیغمبر تبعیت کنیم، اما از امام صادق علیه السلام تبعیت نکنیم! نه اینکه بگوییم از امیرالمؤمنین علیه السلام متابعت کنیم، اما از امام مجتبی علیه السلام متابعت نکنیم! نه اینکه بگوییم از سیدالشهدا علیه السلام در اعمال و کردار متابعت کنیم، اما از امام حسن یا امام سجاد متابعت نکنیم! همه اینها غلط است و شرک است.

نحوه تأسی به سنت و تطبیق آن بر حسب شرایط و خصوصیات مورد

به عبارت دیگر، تأسی به سنت پیغمبر یعنی تأسی به آنچه پیغمبر به عنوان حکم

^۱ اُطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۲۲۵:

«شاهد بر این معنا حدیث شریف منسوب به حضرت عسکری است که فرمود: "نحن حججُ الله علی خلقه، و جدَّتنا فاطمة حجةُ الله علینا."»

ترجمه: «ما حُججَ الهی بر بندگانش هستیم، و جدّه ما فاطمه، حجّت الهی بر ما است.» (محقق)

^۲ الکافی، ج ۱، ص ۲۲۹:

«عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بِيَّيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا﴾ [سوره رعد (۱۳) آیه ۴۳]. قَالَ: «إِنَّا عَنِّي، وَ عَلِيٌّ أَوْلَانَا وَ أَفْضَلُنَا وَ خَيْرُنَا بَعْدَ النَّبِيِّ.»»

ترجمه: «منظور از این آیه ما هستیم، و علی علیه السلام اولین ما و افضل ما و بهترین ما بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.» (محقق)

الکافی، ج ۴، ص ۵۸۰: «عَنْ يُونُسَ بْنِ أَبِي وَهَبِ الْقَصْرِيِّ [عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ] قَالَ: «إِعْلَمَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْأَيْمَةِ كُلِّهِمْ، وَ لَهُ ثَوَابُ أَعْمَالِهِمْ، وَ عَلَيٌّ قَدَرِ أَعْمَالِهِمْ فَضَّلُوا.»»

ترجمه: «امام صادق علیه السلام فرمودند: بدان که امیرالمؤمنین از همه ائمه برتر است و ثواب اعمال آنان برای اوست، و فضیلت هر یک از ائمه براساس اعمال آنان است!» (محقق)

و به عنوان مطلب کلی، در شریعت وضع کرده است؛ این را تأسی به سنت می گویند. من باب مثال:

وَقَرُّوا كِبَارَكُمْ وَاِرْحَمُوا صِغَارَكُمْ؛^۱ «بزرگان خودتان را توقیر و تعظیم کنید و به افرادی که زیر دست هستند ترحم کنید و به آنها رسیدگی کنید، و اگر نیازی دارند برآورده کنید.»

حالا تعظیم به چه می گویند؟ اکرام به چه می گویند؟ اکرام بر حسب شرایط و خصوصیات هر قوم و بر حسب خصوصیات خود فرد و آن شرایطی که دارد، فرق می کند؛ ما نمی توانیم یک قانون کلی برای اکرام در نظر بگیریم. من باب مثال: اگر انسان می خواهد برای شخص بزرگی هدیه ای ببرد، باید ببیند که او چه دوست دارد؛ نباید چیزی را به عنوان هدیه ببرد که وی را ناراحت می کند و ناخوشایند اوست، ولو اینکه این هدیه برای شخص دیگر باعث خوشنودی و مسرت است. یا در باب معاشرت، اگر انسان بخواهد شخصی را اکرام کند و تعظیم نماید، در ابتدا باید ببیند که او چه نحوه ای از تعظیم را می پسندد.

البته تعظیم در صورتی است که حکمی در شرع، برخلاف آن تعظیم نیامده باشد. ممکن است در بعضی از ملل، قواعد و رسومی برخلاف شرع باشد؛ ما در این مطلب صحبت نمی کنیم، این یک مطلب دیگری است، و وظیفه عالم این است که آن اعمال و سنی که در قبایل و اقوام، برخلاف شرع دارد حرکت می کند، باید بازگو کند.

لزوم تمسک به سنت های اسلامی و پرهیز از سنت های موهومی و جاهلی

بسیاری از آداب و رسوم متداول در اقوام و ملل مختلف، براساس پندار است؛ مثلاً امروزه برای تعظیم از یک میّت، می گویند: آقا بلند شوید بایستید! یک دقیقه بلند می شوند و می ایستند و سکوت می کنند! این یکی از آداب مربوط به نصاری است؛ ولی ما در اسلام، ایستادن و سکوت نداریم، ما نشستن و ترحیم و **(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)** و فاتحه و... داریم. حالا اگر این ادب اسلامی را فدا کنیم و بخواهیم ادب خارجی را

^۱ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۹۴.

جایگزین کنیم، غلط است. و همین‌طور گُل بردن برای متوقاً و امثال ذلک، برخلاف اسلام است. قبرستان را باید مَعْبَره و محلّ عبرت قرار دارد؛ نه اینکه انسان گُل‌هایی در قبرستان بگذارد که در خیابان هم پیدا نمی‌شود! و اصلاً آنجا را به یک باغ و محلّ تفریح و نزهتگاه تبدیل نکنند؛ اینها خلاف است!

قبر باید طوری باشد که وقتی انسان به آنجا می‌رود، به یاد آخرت بیفتد و متذکّر شود.^۱ پیغمبر اکرم اقلّاً هفته‌ای دو بار به بقیع غرقد^۲ که در آن موقع خارج از مدینه بود و یک دیوار فاصله بود، می‌رفتند و برای مؤمنین و مؤمناتی که در آنجا دفن بودند، طلب مغفرت می‌کردند و برای اهل قبور فاتحه می‌خواندند؛^۳ و خود آن حضرت نیز توصیه می‌کردند که مؤمنین بیایند و در آنجا فاتحه بخوانند.^۴ از داخل خانه خود هم می‌توانید فاتحه بخوانید؛ اما منظور پیغمبر این است که بلند شوند و به قبرستان بیایند و نگاه کنند و ببینند که دو روز دیگر نوبت خود شما است! یعنی همین من گوینده‌ای که اکنون برای مجلس فاتحه فلان شخص دارم صحبت می‌کنم، دو روز دیگر بنده متوقاً می‌شوم و برایم مجلس می‌گیرند و قرآن پخش می‌کنند و شخصی بالای منبر می‌رود و برای خود من صحبت می‌کند! منظور پیغمبر این است که مطلب و مسئله مرگ همیشه در جلوی چشم انسان باشد، و این بهترین عبرت است.

حالا اگر ما اینجا را نزهتگاه و محلّ درخت و سرو و گُل و امثال ذلک بکنیم،

^۱ رجوع شود به معاد شناسی، ج ۱، ص ۲۶۹؛ اربعین در فرهنگ شیعه، ص ۹۷.

^۲ الصحاح، جوهری، ج ۲، ص ۵۱۷: «الغرقد: شجرٌ؛ و بقیعُ الغرقد: مقبرةٌ بالمدينة.»

^۳ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۳.

^۴ تنبیه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعه ورام)، ج ۱، ص ۲۸۸:

«قال رسول الله صلى الله عليه وآله: "زُورُوا مَوْتَاكُمْ وَ صَلُّوا عَلَيْهِمْ وَ سَلِّمُوا عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ لَكُمْ فِيهِمْ عِبْرَةً."»

ترجمه: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: "اموات را زیارت کنید و بر آنها درود بفرستید و به آنها سلام کنید، که برای شما مایه پند و اندرزند."» (محقق)

این برخلاف دیدن و برخلاف دستور اسلام می‌شود! تعظیم از مرده و متوفاً به این نیست که القاب و اعتباراتش را بیان کنند و سر قبرش را آذین و گلباران بکنند؛ تعظیم به این است که برایش فاتحه بخوانند، برایش مجلس بگیرند، طلب مغفرت بکنند.

ملاک تشخیص سنت اهل بیت علیهم السلام از امور شخصی ایشان

انسان در هر جایی باید ببیند که آن حکمی که در آنجا دارد انجام می‌شود، مطابق با شرع است یا مطابق نیست. این یک مطلب است.

از طرف دیگر، اینکه بگوییم: «از فلان کاری که پیغمبر دارد انجام می‌دهد، تبعیت کنیم!» صحیح نیست و تأسی این طور نیست!

من باب مثال: پیغمبر به این کیفیت لباس می‌پوشیدند، حالا من بگویم: ما هم باید به این کیفیت لباس بپوشیم! خُب چرا ائمه نمی‌پوشیدند؟! چه کسی از ائمه سزاوارتر است به اینکه به سنت پیغمبر عمل کند؟! چرا آنها این طور نمی‌پوشیدند؟! آیا ما طرز لباس پوشیدن پیغمبر را بگیریم و سنت ائمه را رها بکنیم؟! چرا؟! سنت ائمه را بگیریم و سنت پیغمبر را رها بکنیم؟! چرا؟! این است که باعث اختلاف و باعث تردید می‌شود.

من باب مثال: ما بگوییم که امام صادق علیه السلام از شکر خیلی خوششان می‌آمد،^۱ و بعضی‌ها که می‌دانستند و خدمت آن حضرت می‌آمدند و هدیه‌ای می‌آوردند، شکر می‌آوردند. اما امام باقر و امام رضا علیهما السلام که این طور نبودند، پیغمبر این طور نبودند؛ اگر بودند در تاریخ می‌آمد.

من باب مثال: امیرالمؤمنین علیه السلام خیلی با افراد شوخی می‌کردند، اتفاقاً در روایت هم داریم.^۲ امیرالمؤمنین این قدر شوخی می‌کرد که عمر عیب گرفت و گفت: «فیه دُعاة!»^۳ دُعاة یعنی خیلی شوخی می‌کند. اما پیغمبر کم شوخی می‌کرد؛ پیغمبر

اکرم شوخی می‌کردند،^۴ منتها نه مثل امیرالمؤمنین. حالا ما کدام یک از این دو تا را بگیریم؟! این یکی از مسائل بسیار مهمی است که من در نظر داشتم مطرح کنم.

من باب مثال: پیغمبر اکرم فلان کفش را می‌پوشیدند، آیا ما هم بگوییم: ما هم باید فلان کفش را بپوشیم؟! این طور که نمی‌شود! یا مثلاً فلان امام این طور نمی‌پوشیدند و طرز لباسشان به نحوی بود، و ممکن است لباس پیغمبر یک طور دیگری باشد.

^۱ المحاسن، ج ۲، ص ۵۰۰.

^۲ تقریب المعارف، ص ۳۴۹.

^۳ شرح نهج البلاغة، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۳۲۶.

^۴ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۹۴ - ۲۹۹.

تأثیر شاکله و خصوصیات نفسانی و ظاهری معصومین علیهم السّلام در برخی از

أفعال و کردار آنان

به طور کلی، مقداری از این افعال و کرداری که انسان انجام می دهد، مربوط به شاکله انسان است. هر کدام از ائمه شاکله ای مختص به خودشان داشتند؛ یعنی یک خصوصیات نفسانی داشتند که مختص آنها بود. امیرالمؤمنین با امام حسن علیهما السّلام فرق می کرد، امام مجتبی با سیدالشّهدا علیهما السّلام فرق می کرد، حضرت سجّاد با امام مجتبی علیهما السّلام فرق می کرد؛ و ما این مطلب را دقیقاً در رفتار و کردارشان می بینیم. مقداری از افعال، مربوط به خصوصیات نفسانی و شاکله آنها است،^۱ که ما در نحوه دعا و مناجات ائمه علیهم السّلام و در نحوه تهجّد آنها احساس می کنیم؛ مقداری از کارها هم مربوط به خصوصیات ظاهری و مربوط به قوای بدنی خود امام علیه السّلام است، و برگشت برخی از کارهای ائمه علیهم السّلام به این مسائل است.

یعنی فرض کنید: الآن امام علیه السّلام اشتها پیدا می کند که فلان غذا را بخورد، من نیز بگویم: چون الآن امام این غذا را می خورد، من هم بروم این غذا را بخورم! شاید این غذا الآن برای تو بد باشد و مناسب نباشد، شاید اگر این غذا را بخوری مریض شوی! امام علیه السّلام الآن سالم است و می تواند این غذا را بخورد، ولی من الآن مریض هستم و تب دارم، اگر ترشی بخورم می میرم! حالا حضرت به همراه غذایش سرکه می خورد، ما هم باید بخوریم؟! اینکه این طور نیست!

^۱ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۵، ص ۲۸۱ - ۲۹۰.

یا فرض کنید: اقتضا می‌کند که امام علیه السّلام فعلاً فلان جا برود؛ آیا چون امام به آنجا رفته است، بنده نیز باید بروم؟! نه خیر، شاید رفتن تو صحیح نباشد! امام علیه السّلام به منزل فلانی رفته است، خُب بنده هم بروم! شاید رفتن برای شما صلاح نباشد!

یا فرض کنید: امام علیه السّلام در فلان ساعت از روز استراحت می‌کند و بین ساعت دو و سه بعد از ظهر می‌خوابد؛ خُب به من چه مربوط است؟! بنده خوابم می‌گیرد و می‌خواهم قبل از ظهر بخوابم! البته یک وقت ما در روایات نهی داریم بر اینکه در آن ساعت نخوابید و در فلان ساعت بخوابید،^۱ این یک مطلب دیگری است؛ اما صحبت در این است که ما با این دو چشم ظاهر و با احساسات خودمان داریم با رفتار امام برخورد می‌کنیم! مطلب این است.

تأثیر شرایط زمان و مکان در برخی اعمال اهل بیت علیهم السّلام

مقداری از رفتار و کردار امام مربوط به شرایط زمان و مکان است و آن شرایط اقتضا می‌کند که امام این عمل را انجام دهد؛ خُب من اکنون نمی‌توانم تأسی کنم و نمی‌توانم بگویم: چون حضرت در این شرایط این کار را می‌کرد، بنده نیز باید الآن این کار را انجام بدهم!

لذا ما نمی‌توانیم در خصوصیات این کارها بیاییم به عنوان یک سنّت و به عنوان یک روش تبعیت کنیم و اعلام کنیم که فلان کار امام یا فلان کار پیغمبر سنّت است. خود آن حضرات، افعالی را که باید در میان مسلمین ترویج پیدا کند، بیان می‌کنند.

من باب مثال: همین مسئله مهر السنّه، اینکه الآن می‌گویند که: «مهر السنّه در آن

^۱ از باب نمونه: من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۰۲:

«قال الباقر علیه السّلام: "النّومُ أوّلُ النّهارِ خُرْقٌ، و القائلَةُ نعمةً، و النّومُ بعدَ العَصْرِ حُمُقٌ، و النّومُ بَینَ العِشاءِ بَینَ یَحْرِمِ الرِّزْقَ."»
ترجمه: «امام باقر علیه السّلام می‌فرماید: "خواب در ابتدای روز مایه نادانی و کودنی است، و خواب قبلوله (خواب کوتاه نیمروز) نعمت است، و خواب پس از عصر مایه حماقت و ابله‌ی است، و خواب میان مغرب و عشاء مایه محرومیت از روزی است."»
(محقق)

زمان این قدر بوده است و با آن یک خانه می خریدند! «همه آنها مطالب باطل و مطالبی خالی از حقیقت است. مهرالسنه پول یک زره بود، همین! مگر زره چقدر قیمت داشت؟! خیلی بگوئیم قیمت دارد، پنجاه هزار تومان یا صد هزار تومان، دیگر بیشتر از این که ارزش ندارد! تازه در خود روایات هم تصریح شده است بر اینکه مهرالسنه سهل ترین و کم ترین مهرها است،^۱ و پیغمبر این را سنت قرار داده است.^۲ روایات عدیده ای در این باب است. در محاسن برقی از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت است که می فرمایند:

پیغمبر اکرم مهرالسنه را پانصد درهم (پانصد مثقال شرعی) قرار داد تا اینکه تا روز قیامت، این کار برای امت من سنت بشود.^۳

این را سنت می گویند. اگر سنت نبود، خود پیغمبر می توانستند بگویند: این برای این زمان است، اما بعداً لازم نیست که از این تبعیت کنید و می توانید مهریه را زیاد قرار بدهید!

تشخیص سنت معصومین علیهم السلام به واسطه تصریح روایات مبین سنت

گاهی خود ائمه علیهم السلام یا خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و سلم تأکید می کنند بر اینکه این عمل من سنت است؛ پیغمبر اکرم فرمودند:

۱. من مأمور شدم که روی زمین بنشینم و غذا بخورم.^۴

(روی زمین، نه روی مبل و صندلی و میز و تخته!)

۲. من مأمور شدم با غلامها بر سر یک سفره بنشینم.^۵

(نه اینکه سفره را دوتا بکنم و سه تا بکنم و بر حسب درجات و مرتبه آقایان، سفره های متفاوتی بیندازم!)

۳. من مأمور شدم بر اینکه در مکان مرتفع ننشینم (مکان مرتفع برای اکابر و متکبرین است) و من مثل

بقیه روی زمین می نشینم!^۶

۴. من مأمور شدم به اینکه در موقع نشستن، پای راست را روی پای چپ نیندازم، که این نشستن و

^۱ الأمالی، شیخ طوسی، ص ۲۵۷؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۰۱.

^۲ مطلع انوار، ج ۷، ص ۲۹۶، ۳۴۰.

«مهرالسنه عبارت می باشد از: پانصد درهم شرعی، معادل با سیصد و پنجاه مثقال شرعی و معادل با دویست و شصت و دو و نیم مثقال صیرفی از نقره مسکوک؛ مهری که معادل با قیمت فروش زره مولا امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود، که با فروش زره توسط سلمان فارسی، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر آن، پیوند عقد زواج بضعة مطهّره خود، شفیعه روز جزاء، سیده نساء، فاطمه زهرا سلام الله علیها را استوار نمود و بر این منهج راستین، مهریه بانوان امت خویش را سنت نمود.»

^۳ المحاسن، ج ۲، ص ۳۱۳.

^۴ الأمالی، شیخ طوسی، ص ۵۳۱؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۱۴۶.

^۵ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۷۲.

^۶ الأمالی، شیخ طوسی، ص ۳۹۳؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۴۶.

جلسه متکبرین است!^۱

۵. من مأمور شدم به اینکه مهریه زنان را مهر السنّه قرار بدهم،^۲ و کم قرار بدهم!

تمام اینها با عبارت «مأمور شدم» یا «مکلف شدم» است؛ چرا؟ تا اینکه دیگران هم بیایند و به سنت من تأسی بکنند؛ این می شود سنت، که خود پیغمبر و خود امام تصریح کنند و بگویند که این کارهایی را که من انجام می دهم یا این افعالی که باید انجام بگیرد، این به عنوان یک سنت در جامعه باید قبول شود! این می شود سنت. این یک صورت است.

تشخیص سنت معصومین علیهم السلام به واسطه استنباط از مرام و روش آنها

صورت دوم از این قرار است: چون ما باید رفتار همه ائمه علیهم السلام را سنت قرار دهیم و در آن نظر کنیم، نه اینکه فقط رفتار یکی از آنها را بگیریم و دیگری را رها کنیم؛ لذا آنچه از تأسی به سنت به دست می آید عبارت است از تأسی به فکر، نه تأسی به عمل. تأسی به سنت پیامبر اکرم یعنی تأسی به مرام، تأسی به معیار و ارزش، و تأسی به آن حقایق کلیه ای که در هر شرایطی و در هر زمانی و در هر مکانی

^۱ صحیح مسلم، ج ۶، ص ۱۵۴؛ الکافی، ج ۶، ص ۲۷۲.

^۲ المعاسن، ج ۲، ص ۳۱۳.

و با هر حدودی، یک نوع مصداق پیدا می‌کند و مصداق واحدی ندارد.
(لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ)؛^۱ یعنی: تأسی کنید به مرام پیغمبر و ببینید که پیغمبر چه مرامی داشته است. مشاهده کنید که:

پیغمبر در لباس پوشیدن چطور بود،
در غذا خوردن چطور بود،
در رفت و آمد چطور بود،
در معاشرت با مردم چگونه صحبت می‌کرد،
در ارتباط با خانواده چگونه بود،
در صحبت‌ها و ارتباط با مردم چه مرامی داشت،
سپس با مرام ائمه علیهم السلام ضمیمه کنیم؛ از مجموع این مطالعه و نتیجه این تحقیق، یک مطلب کلی و یک معیار کلی برای ما پیدا می‌شود که آن معیار را در شرایط خودمان می‌توانیم پیاده بکنیم.

لزوم لحاظ شرایط زمان و مکان در توجّه به امور شخصی و کارهای جزئی ائمه معصومین

بعضی گفته‌اند: «در کارهای جزئی خود هم باید به سنت پیغمبر عمل کنیم.» درحالی که سنت پیغمبر این‌گونه نیست. من باب مثال، مطلبی عرض می‌کنم:

پیغمبر اکرم نعلین می‌پوشیدند، در روایات است که: «نعلین زرد، خوب و مستحب است و روزی را زیاد می‌کند.»^۲ و امثال این روایت؛^۳ اما این نعلینی که پیغمبر می‌پوشیدند آیا به عنوان یک اصل کلی در همه اطوار و در همه شرایط باید باشد؟

نه، این مربوط به مدینه است و مربوط به آن شرایط و زمان است، اما در بعضی شرایط دیگر، نمی‌شود نعلین پوشید؛ مثلاً در فصل زمستانی که یک متر برف آمده است،

۱ سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۱.

۲ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۴۷.

۳ رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۶۹.

دیگر نعلین مستحب نیست؛ بلکه مریض می شوی و می میری! یا فرضاً در جایی که نیم متر گِل و آب است، نمی توانی نعلین بپوشی، خیس می شوی و سرما می خوری و روماتیسم می گیری! بله، اگر شرایط مناسبی از نظر آب و هوا و مسائل دیگر مهیا باشد، پوشیدن نعلین خوب است. حالا آیا ما جائز است که این را به همه افراد در همه شرایط و در همه ازمه گسترش و سرایت بدهیم؟ این طور نیست؛ آنجا یک شرایطی بوده است و اینجا یک شرایط دیگری است، و به همدیگر مربوط نیستند.^۱

فهمیدن اینکه چه چیز مستحب است و چه چیز سنت است، به تحقیق و تأمل نیاز دارد.

در آن زمان، مگر چشم مردم ضعیف نمی شد، آیا در آن زمان عینک می زدند؟! ما بگوییم چون آن زمان چشمشان ضعیف می شد و عینک نمی زدند، پس ما هم نزنیم! هر زمانی و هر مکانی شرایط خاصی دارد، و ما باید آن مطالب کلی را در شرایط و در حدود خودمان پیاده بکنیم؛ این است مطلب!

مهمانی به منزل امام صادق علیه السلام آمد. در آن زمان یک نوع خاصی از نان وجود داشت که مانند نان شیرینی و نان روغنی امروزی بوده است و ظاهراً قیمتش از

^۱ الکافی، ج ۶، ص ۴۶۶:

«عَنْ دَاوُدَ الرَّقِيِّ قَالَ: خَرَجْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى يَنْبُعٍ، فَلَمَّا خَرَجَ رَأَيْتُ عَلَيْهِ خُفًّا أَحْمَرَ، فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! مَا هَذَا الْخُفُّ الْأَحْمَرُ الَّذِي أَرَاهُ عَلَيْكَ؟ فَقَالَ: "خُفٌّ اتَّخَذْتَهُ لِلسَّفَرِ، وَهُوَ أَبْقَى عَلَى الطَّيْنِ وَالْمَطَرِ وَأَحْمَلُ لَهُ." قُلْتُ: فَاتَّخِذْهَا وَأَلْبَسْهَا؟ قَالَ: "أَمَا فِي السَّفَرِ فَنَعَمْ، وَأَمَا فِي الْحَضَرِ فَلَا تَعْدِلُنَّ بِالسَّوَادِ شَيْئًا.»

ترجمه: «داود رقی گوید: همراه امام صادق علیه السلام از مدینه به سمت قریه ای به نام ینبع خارج شدم. وقتی حضرت خارج شدند، در پای حضرت کفش قرمزی دیدم؛ عرض کردم: جانم به فدایت، این کفش قرمز رنگ چیست؟ فرمودند: «این کفش را برای سفر پوشیدم؛ چراکه برای گِل و باران، بادوام تر است.» عرض کردم: آیا من هم از اینها بگیرم و بپوشم؟ فرمود: «در سفر بله، اما در حضر چیزی را با کفش های سیاه عوض نکن.» (محقق)

حدود متعارف بیشتر بود. از این مهمان با این نان و حلوا پذیرایی کردند. یکی از همان اصحاب فضول آن حضرت، به حضرت گفت: «یا ابن رسول الله، اگر کمی در مصرف اموال خود، اقتصاد در پیش بگیرید و ولخرجی نکنید، همیشه وضعتان معتدل باقی می ماند!»

اینها امام را این طوری می شناختند! ما هم همین طور هستیم و فرقی نمی کنیم! اشکال می کنیم: اگر آن کار را بکنید بهتر بود، این کار را بکنید بهتر است!
حضرت فرمودند:

تدبیر ما تدبیر خداست؛ اگر به اموال ما توسعه داد، ما نیز توسعه می دهیم، اگر نداد، به همان مقداری که هست خرج می کنیم.^۱

تأثیر شرایط زمان در تفاوت زندگانی اهل بیت علیهم السلام با یکدیگر

زندگی امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان اینکه امام بود به نحو خاصی بود، زندگی امام حسین طور دیگری بود! امیرالمؤمنین علیه السلام امام بود و در وضع و شرایط اجتماعی نامناسبی قرار داشت؛ خود حضرت در نامه ای که برای عثمان بن حنیف می نویسد، در آن زمانی که هنوز شرایط اقتصادی جامعه در سطح نامناسب و پایینی بود، حضرت می فرماید:

أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَفْتَدِي بِهِ وَيَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ؛ أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اِكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمَرِيهِ وَ مِنْ طَعْمِهِ بِقُرْصِيهِ.^۲

حضرت می فرماید که: من امیر هستم تو هم امیر هستی، امارت اقتضا می کند تو این طور باشی. همین عثمان بن حنیف اگر امیر نبود حضرت با او این طور صحبت نمی کرد. وقتی که شخصی حاکم بر مردمی است، باید خود را با آن خصوصیات وفق

^۱ المحاسن، ج ۲، ص ۴۰۰.

^۲ نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۴۱۷، خطبه ۴۵. ترجمه:

«آگاه باش که هر مأمومی را امام و پیشوایی است که به او اقتدا می کند و به نور علمش روشنی می جوید! به تحقیق که امام شما از دنیا پیش به دو لباس کهنه، و از طعامش به دو نان جو بسنده نموده است!» (محقق)

دهد، و این شرایط اقتضا می‌کند که به این نحوه خاص زندگی کند. حضرت به عثمان بن حنیف می‌فرمایند: «من امام هستم و شما مأموم هستی، شما نگاه کن بین من چطور هستم!» همین شرایط در زمان سیدالشهدا علیه السلام عوض می‌شود، در زمان امام سجّاد علیه السلام تغییر پیدا می‌کند، در زمان امام صادق و امام باقر علیهما السلام تغییر پیدا می‌کند و وضع معیشت، طور دیگری می‌شود. این طور نیست که ما بگوییم: چون امیرالمؤمنین آن نحوه بود، پس باید تا قیام قیامت ما نیز آن طور باشیم! نه خیر، این طور نیست؛ انسان باید متناسب با شرایط زمان و مکان عمل کند، بدون اینکه اسراف و تبذیری در میان باشد. این روش ائمه بوده است.

آیا ما فقط باید به زمان پیغمبر نظر کنیم که یک خرما را دو قسمت یا چهار قسمت می‌کردند و به اصحاب صُفّه می‌دادند؟^۱ پس ما تمام دریچه رزق و روزی را به روی خود ببندیم و یک خرما را دو قسمت کنیم: نصفش را شما بخور و نصفش را هم شما بخور! یا به نحوه طعام در زمان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نگاه کنیم؟ نه خیر، این مطلب فرق می‌کند؛ این در زمان بقیّه ائمه متفاوت بود، و نمی‌شود این کار را انجام دهیم. در هر زمانی به نحوی، و در هر شرایطی به قسم خاصی باید عمل کرد. لذا باید یک معیار کلی از تاریخ و سنت ائمه به دست بیاوریم، سپس در مقام عمل برآییم؛ منتها به شرط اینکه در تاریخ آنها و در رفت‌وآمد و معاشرت آنها دقت کنیم تا آن مطلب کلی برای ما پیدا شود.

برخی از سنن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

در اینجا من چند مطلب را یادداشت کرده‌ام که به عنوان گذرا مطرح کنم. البته در بعضی از موارد - که مشخص خواهم کرد - توضیح مختصری باید عرض شود.

امام حسن علیه السلام اوصاف پیغمبر را از دایی خود، هند نقل می‌کنند؛ این

^۱ تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۷، ص ۳۱۹.

روایت - که حاوی مطالب متفرقه‌ای در اوصاف پیغمبر است - در بحار الأنوار در مجلدات مربوط به تاریخ پیغمبر اکرم نقل شده است.^۱

سنت اوّل: ابتدای به سلام کردن

اوّل: حضرت همیشه در سلام کردن، ابتدای به سلام می‌کردند؛^۲ البته به زن‌های جوان سلام نمی‌کردند. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

من به زن جوان سلام نمی‌کنم؛ چون وقتی که او جواب سلام من را می‌دهد، احساس می‌کنم که آن معصیتی که ممکن است برای من پیدا شود، از ثواب آن سلام بیشتر باشد!^۳

بله، حضرت در ارتباط با زن‌ها این قدر رعایت می‌کردند! آن‌هم چه کسی؟ امیرالمؤمنین! تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

سنت دوّم: صمت و سکوت دائمی

دوّم: پیغمبر طویل‌السکوت بودند؛ همیشه سکوت در مرام پیغمبر، حاکم بود، مگر اینکه کسی از آن حضرت سؤالی کند.^۴

سنت سوّم: تفکر دائمی

سوّم: دائم‌الفکر بودند و فکر می‌کردند؛ وقتی کسی آن حضرت را می‌دید، مشاهده می‌کرد که همیشه متفکرند و دارند فکر می‌کنند؛ حالا به چه فکر می‌کنند؟ خب خودشان می‌دانند!

سنت چهارم: پرهیز از کلام غیر ضروری و بی‌جا

چهارم: «لَا يَتَكَلَّمُ فِي غَيْرِ حَاجَةٍ». بدون اینکه حاجتی پیدا شود صحبت نمی‌کردند.

زیاد صحبت کردن، انسان را تهی می‌کند. انسان یک وزانی دارد، یک اندوخته‌ای دارد و یک متانتی دارد؛ مخصوصاً افرادی که در راه تعالی حرکت می‌کنند و قدم برمی‌دارند، باید خیلی به این مطلب توجه کنند.

^۱ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۴۸، به نقل از عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۱۶. این روایت به‌طور کامل در پاورقی مجلس اوّل همین کتاب، ص ۵۹-۶۳ نقل شده است. (محقق)

^۲ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۱۷.

^۳ الکافی، ج ۲، ص ۶۴۸.

«عَنْ رَبِيعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: "كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُسَلِّمُ عَلَى النِّسَاءِ وَ يَرُدُّنَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ، وَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُسَلِّمُ عَلَى النِّسَاءِ وَ كَانَ يَكْرَهُ أَنْ يُسَلَّمَ عَلَى الشَّيْءِ مِنْهُنَّ وَ يَقُولُ: أَتَخَوَّفُ أَنْ يُعْجِبَنِي صَوْتُهَا فَيَدْخُلَ عَلَيَّ أَكْثَرُ مِمَّا أَطْلُبُ مِنَ الْأَجْرِ!"»

^۴ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۱۷.

بعضی‌ها خیال می‌کنند که اگر یک جا بروند ولی صحبت نکنند انگار این مجلس، دست خالی است، مجلسش به درد نمی‌خورد و فایده‌ای ندارد! با رفیقش نشسته است، می‌خواهد به هر صورتی باب صحبت را باز کند؛ خب حرف نزن، بگیر بنشین، حالا مگر کسی از تو طلبی دارد؟! یا آیا اگر این حرف را نزنی، به جایی برمی‌خورد یا مسئله‌ای حادث می‌شود؟!^۱

صرف صحبت کردن، ولو اینکه تهمت یا غیبت نباشد - گرچه غالباً در این صحبت‌ها غیبت و تهمت پیش می‌آید - از اندوخته انسان کم می‌کند و متانت انسان را از بین می‌برد! دیده‌اید بعضی‌ها سنگین هستند و وقار دارند؟ وقتی انسان به چهره آنها نگاه می‌کند یک سرمایه‌ای در وجود آنها احساس می‌کند. این وقار برای این است که اینها ساکت هستند. اما افرادی که صحبت می‌کنند، ولو اینکه فرد خوبی هم باشند، ولی چون زیاد صحبت می‌کنند آدم می‌بیند که انگار چیزی ندارند و پوچ هستند و در وجودشان چیزی نیست. صحبت مانند آن ثلمه و سوراخی می‌ماند که به یک کیسه‌ای وارد می‌شود و کم‌کم آن اندوخته کیسه را کم می‌کند. افرادی که زیاد صحبت می‌کنند، واردات الهی در قلب آنها خیلی کم است.^۱

سنت پنجم: عدم مدح و یا ذم از غذا

پنجم: حضرت وقتی که غذا می‌خوردند، نه مدح می‌کردند و نه ذم می‌کردند.^۲ نه می‌گفتند: چرا غذایت بد است! و نه می‌گفتند: چرا غذایت خوب است! غذا می‌خوردند و سپس بلند می‌شدند و می‌رفتند. چون اگر می‌گفتند که غذایت خیلی خوب است، خب همه جا باید همین تعریف را بکنند؛ اگر در جایی یادشان می‌رفت یا کمتر تعریف می‌کردند، فوراً در ذهن صاحب‌خانه این مطلب پیدا می‌شد که: در آن جلسه پیغمبر این قدر

^۱ رساله لب اللباب، ص ۱۲۶:

«سیزدهم: صمت؛ و آن بر دو قسم است: سکوت عام و مضاف، و سکوت خاص و مطلق.

سکوت عام و مضاف عبارت است از: حفظ لسان از تکلم به قدر زائد بر ضرورت با مردمان. بلکه سالک باید اکتفا کند به قدر ضرورت و به اقل ما یمكن، و این صمت در همه دوران سلوک در تمام اوقات لازم است، بلکه می‌توان گفت: مطلقاً ممدوح است. و اشاره به همین صمت است قوله علیه السلام: «إِنَّ شَيْعَتَنَا الْخُرُسُ؛ [شیعیان ما زبان‌شان بسته است.]»
و نیز آنچه در مصباح الشریعة از حضرت صادق علیه السلام نقل شده است که: «الصَّمْتُ شِعَارُ الْمُحِبِّينَ، و فیه رضا الرَّبِّ، و هو مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ وَ شِعَارُ الْأَصْفِيَاءِ؛ [سکوت شعار محبان است، و خشنودی خدا در آن است، و آن از اخلاق پیامبران و شعار برگزیدگان است.]»

و در حدیث بزندی است از حضرت رضا علیه السلام: «الصَّمْتُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ، وَ إِنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ؛ [سکوت دری از درهای حکمت است، و رهنمای به هر خیری است.]»

قسم دوم، که سکوت خاص و مطلق است، عبارت است از: حفظ لسان از تکلم با ناس در حین اشتغال به اذکار حصریة کلامیه؛ و در غیر آن، غیر مستحسن است.

^۲ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۱۷.

تعریف کرد ولی الآن در جلسه ما این قدر تعریف کرد! و این باعث شرمندگی وی می شد.

اصلاً بعضی از مدح‌ها و ذم‌ها به حرمت و گناه کشیده می شود! من در بعضی از مجالس می بینم که شخصی بسیار هم زحمت کشیده و بنا بر وسع خودش غذایی تهیه کرده است، ولی بعداً مذمت شده و این مذمت باعث ناراحتی شده است؛ این نوع مذمت کردن و انتقاد، حرام است! نماز شب خواندن و ذکر و ورد، انسان را نمی رساند؛ ترک محرّمات، انسان را به مقصد می رساند!

یک وقت یکی رفیق است و خودمانی است و یک نفر یا دو نفر می نشینند و با همدیگر صحبت می کنند، آنجا هم نمی گوئیم اشکال ندارد؛ بلکه این هم مرام پیغمبر نیست. من نمی خواهم از خودم بگویم؛ می گوئیم: بر فرض اینکه اگر شما بخواهی در یک مورد تنازل کنی، در آن موردی است که مطلبی با آن شخص نداشته باشی، و اگر بدگویی اش هم کردی و هزار اشکال هم گفتی، به او برنخورد و ناراحت هم نشود.

اما اینکه در سفره‌ای که افرادی نشسته‌اند و این شخص با بعضی از آنها

رودربایستی دارد و خلاصه نباید در آنجا هر مطلبی گفت، انتقاد از غذا که: «خوب بود به جای این غذا، فلان غذا را می پختی!» شرعاً حرام است!

حرمت دیگرش این است که این استخفاف به نعمت خدا است! چه فرقی می کند که نعمت خدا برنج باشد یا نان باشد؟! اولاً خاصیت نان بیشتر از برنج است، وانگهی نعمت خدا که فرقی نمی کند و شما داری نعمت خدا را استخفاف می کنی؛ زیرا معنای ذمّ از غذا این است که: «چرا فلان غذا را درست نکردی؟!» و این غلط است که آدم بگوید که: «این نعمت را می خواهم و آن یکی را نمی خواهم! چرا این را آوردی و آن را نیاوردی!» اینها آدابی است که یک مسلمان باید به آنها متأدّب شود.

سنت ششم: معاشرت با مردم در حال توجّه قلبی به خدا

ششم: پیغمبر اکرم با مردم بودند و با مردم رفت و آمد داشتند، ولی از آنها برحذر بودند؛^۱ یعنی با مردم نشست و برخاست می کردند، ولی دلشان را به مردم نمی دادند، و فکر و ذهنشان جای دیگری بود، اما خوب می نشستند، بلند می شدند، سلام و علیک می کردند. پیغمبر آداب و امور متعارف را انجام می دادند.

سنت هفتم: عدم هول و هراس از ابراز حق

هفتم: برای ابراز حق، ترسی از کسی نداشتند که چه اتفاقی می افتد؛ حق را می گفتند، حالا هرچه که بود. حق باید گفته شود، ولو اینکه آن افرادی که در آنجا هستند، آن موقع این حق را نپذیرند؛ اما او می رود به شخصی می گوید، و همان شخص که می پذیرد کافی است.

سنت هشتم: مُصلحان جامعه، افضل افراد نزد رسول خدا

هشتم: بهترین افراد پیش پیغمبر کسی بود که مردم را نصیحت می کرد، عیوب مردم را تذکر می داد، مطالبی که به ذهنش می آمد می گفت. پیغمبر این افراد را خیلی دوست داشتند، این افرادی که باعث اصلاح جامعه بودند؛ نه اینکه هرچه می بینند توجیه و تأویل کنند و مطلب را کنار بگذارند. آنصح برای مسلمین، محبوب ترین افراد پیش پیغمبر بودند.

سنت نهم: حسن معاشرت رسول خدا با مردم و عدم ترفع بر آنان

نهم: پیغمبر در صحبت با مردم، خشک نبود. برای خودش حساب و کتابی جدای از حساب و کتاب دیگران باز نمی کرد و مانند یکی از افراد بود؛ به طوری که اشخاصی که برای اولین بار خدمت پیغمبر می رسیدند، هنگامی که در مسجد وارد می شدند پیغمبر را نمی شناختند و سؤال

۱ الی ۴ . همان، ص ۳۱۸.

می کردند: «أَيُّكُمْ مُحَمَّدٌ؟» و مردم پیغمبر را به آنها نشان می دادند!^۱

سنت دهم: شوخ طبعی با مردم و مزاح به حق

دهم: پیغمبر با مردم شوخی می کردند. در روایتی داریم:

امام صادق علیه السلام از یکی از اصحاب خود سؤال می کنند: «آیا شما با یکدیگر شوخی هم می کنید؟»

آن شخص عرض می کند: «مگر شوخی کردن خوب است؟!»

حضرت می فرمایند: «اگر شوخی کردن خوب نبود، پیغمبر شوخی نمی کرد!»^۲

منتها شوخی کردن به حق، و شوخی کردنی که عرض مؤمن از بین نرود؛ پیغمبر این طور شوخی می کرد.^۳

اگر قرار باشد عرض مؤمنی از بین برود، این کار حرام است؛ حرام، حرام است دیگر!

در روایت دیگری درباره پیغمبر اکرم داریم:

كَانَ يُدَاعِبُ أَصْحَابَهُ؛ «حضرت با اصحابش شوخی می کرد.»

راوی از حضرت سؤال می کند: «آیا روش پیغمبر این طور است؟»

حضرت می فرماید:

بله، این طور بود؛ ولی شوخی پیغمبر اکرم، آن شوخی ای نیست که باعث هتک حرمت یا از بین رفتن

عرض مؤمنی شود.^۴

پیغمبر اکرم سنتشان این طور بود؛ یعنی با توجه به خصوصیات پیغمبر، این مطلب به دست می آید که به

این نحو باید در بین مردم عمل کرد. لذا می بینیم که ائمه

^۱ صحیح البخاری، ج ۱، ص ۲۳؛ قصص الأنبياء، راوندی، ص ۲۹۵؛ الدرّ النظیم، ص ۱۴۴.

^۲ الکافی، ج ۲، ص ۶۶۳.

^۳ مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۰۸.

^۴ الکافی، ج ۲، ص ۶۶۳؛ مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۰۸.

عليهم السّلام نیز همین روش را در پیش می گرفتند.

سنت یازدهم: آراستگی ظاهری مو و لباس

یازدهم: مطلبی که در اینجا می خواستیم در ضمن صحبت تذکر دهم، درباره وضعیت موی سر پیغمبر است. حدود پنجاه نفر این مسئله را از من سؤال کرده اند و من می خواستم به صورت علمی، نه به صورت تعبدی، این مطلب را تذکر بدهم، سپس در اطراف آن کمی صحبت شود و مطلب تا حدودی روشن شود.

روایتی در مکارم الأخلاق درباره پیغمبر اکرم نقل می کند و می فرماید:

كَانَ [رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ] يَنْظُرُ فِي الْمِرَاةِ وَيُرْجِلُ جُمَّتَهُ وَيَتَمَشَّطُ، وَرُبَّمَا نَظَرَ فِي الْهَاءِ وَسَوَى جُمَّتِهِ فِيهِ. وَ لَقَدْ كَانَ يَتَجَمَّلُ لِأَصْحَابِهِ، فَضَلًّا عَلَى تَجْمِيلِهِ لِأَهْلِهِ. ... فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَنْ عَبَدَهُ إِذَا خَرَجَ إِلَى إِخْوَانِهِ أَنْ يَتَهَيَّأَ لَهُمْ وَيَتَجَمَّلُ.»^۱

«پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هر وقت که می خواستند از منزل بیرون بیایند، در آینه نگاه می کردند تا با وضع مناسبی از منزل بیرون بیایند. پیغمبر محاسن و موی سر خود را شانه می کردند.»

پیغمبر موی سر داشتند، موی سرشان را نمی زدند: «يُرْجِلُ جُمَّتَهُ»؛ «جُمَّه» به آن مویی می گویند که در سر توفیر پیدا کند و زیاد باشد، و پیغمبر مویشان را شانه می کردند.

و رُبَّمَا نَظَرَ فِي الْهَاءِ وَ سَوَى جُمَّتِهِ فِيهِ؛ «اگر آینه ای پیدا نمی کردند، در آب نگاه می کردند و موی سر خودشان را شانه می کردند و اصلاح می کردند.»

اصلاح می کردند، نه اینکه می زدند.

و لَقَدْ كَانَ يَتَجَمَّلُ لِأَصْحَابِهِ؛ «حضرت خودشان را برای اصحاب، قشنگ می کردند.»

«يَتَجَمَّلُ»: یعنی قشنگ می کردند. حضرت با وضع درهم و برهم بیرون

^۱ مکارم الأخلاق، ص ۳۴.

نمی آمدند. کار پیغمبر این طور بود؛ این می شود سنت.

فَضْلًا عَلٰی تَجْمُلِهِ لِأَهْلِهِ؛ «چه برسد به اینکه پیغمبر برای اهل خود، خودشان را زینت می کردند.»

اتفاقاً در همین مورد، روایتی از امام باقر علیه السلام است:

روزی حضرت وارد مجلسی شدند و آن راوی دید که حضرت لباس خیلی زیبایی پوشیده اند و سر و صورت خود را خیلی آراسته اند؛ لذا تعجب کرد و گفت: «یا ابن رسول الله، شما و این حرف ها؟! (یعنی بالأخره شما تارک دنیا هستید و این برای ما جوان ها است!)»
حضرت فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ، يُحِبُّ الْجَمَالَ؛^۱ «خدا جمال را دوست دارد.» من برای زنان خودم، خودم را زینت کرده ام!»

حضرت در روزی دیگر، لباسی پشمینه بر تن داشتند، گفتند: «اما بین که برای پروردگارم و برای عبادت، این لباس را می پوشم؛ این برای خودم است، و آن برای زنان خودم است!»^۲

دستور اسلام این است که انسان در هر شرایطی، باید آن شرایط متناسب را انتخاب بکند، دستور این است؛ خود پیغمبر نیز همین طور بودند. یک خصوصیات و مسائلی هست که باید در نظر گرفته شود؛ این طور نیست که ما بگوییم: حالا که آمده ایم، دیگر همه چیز را رها کنیم! خدا همه را مثل ما نیافریده است، خداوند هر شخصی را به خصوصیات خاصی خلق کرده است و دو خصوصیت متضاد را در کنار هم قرار می دهد؛ باید این خصوصیات لحاظ شود، وگرنه همه چیز به هم می خورد.

همان طوری که در روایات بسیاری آمده است:

زنان باید خودشان را برای مردان زینت کنند!^۳

و در روایتی دیگر بالحنی تند، حضرت می فرماید:

اگر زنی خود را برای مردش زینت نکند، و مرد به واسطه این مسئله ناراحت شود، ملائکه او را لعنت می کنند.^۴

همین طور مرد نیز باید در منزل به گونه ای باشد که مورد تنفر و اشمئزاز اهل منزل واقع نشود؛^۵ این روش

و دستور اسلام است، خود پیغمبر همین کار را انجام می داد.

در ادامه روایت مکارم الأخلاق آمده است:

^۱ الکافی، ج ۶، ص ۴۳۸. ترجمه: «خداوند زیباست و زیبایی و جمال را دوست دارد.» (محقق)

^۲ همان، ص ۴۴۶ و ۴۴۸.

^۳ از جمله: الکافی، ج ۵، ص ۵۰۸.

^۴ الکافی، ج ۵، ص ۵۰۸؛ نهج الفصاحة، ص ۱۹۰.

^۵ مکارم الأخلاق، ص ۸۰ و ۸۱.

فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَنْ عَبَدَهُ إِذَا خَرَجَ إِلَى إِخْوَانِهِ أَنْ يَتَهَيَّأَ لَهُمْ وَيَتَجَمَّلَ.»^۱

«حضرت فرمود: خداوند دوست دارد که وقتی بنده‌اش نزد برادران مؤمن می‌رود، خود را آراسته کند و

به سر و صورتش یک وضع زیبایی بدهد.»

یعنی آشفته و نامناسب نباشد، و این آداب معاشرتی که داریم، باید لحاظ شود.

مطلبی که از من سؤال شده بود و این مطلب بیشتر به اهل علم مربوط می‌شود و به آنها برمی‌گردد، این

است که: آیا بلند کردن موی سر سنت است یا نه؟

مطلبی که اکنون خدمت شما عرض می‌شود، براساس یک مسئله علمی است؛ نه یک مسئله تعبّدی، آن

مسئله در جای خودش می‌آید. ما در اینجا روایات مختلفی داریم، و تا آنجایی که من تفحص کردم و از رفتار

پیغمبر و ائمه علیهم السلام به دست آوردم، سنت در زمان ائمه علیهم السلام و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

و سلم، مو گذاشتن بوده است.

سیره پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام بر بلند گذاشتن موی سر

تمام افرادی که اوصاف ظاهری پیغمبر را نقل کرده‌اند، گفته‌اند: «موی سر پیغمبر بلند بود.» متنها در این

روایات اختلاف است:

۱. بعضی گفته‌اند: «پیغمبر موی سر را بلند می‌کردند و حتی از گوش هم

^۱ همان، ص ۳۵.

تجاوز می‌کرد.»

۲. روایتی از عایشه است: «پیغمبر موی سر را بلند می‌کردند و به گوش می‌رسید، ولی از گوش تجاوز

نمی‌کرد.»

۳. جابر بن عبدالله انصاری روایتی نقل می‌کند: «موی سر پیغمبر بلند بود.»^۱

۴. انس بن مالک وقتی که تاریخ پیغمبر را برای اصحاب شرح می‌دهد، می‌گوید: «همیشه موی سر پیغمبر

بلند بود؛ نه اینکه موی سر پیغمبر سفید بود، نه خیر، پیغمبر در همان اواخر عمرشان بیشتر از ده تا پانزده تار

موی سفید در سرشان نبود.»^۲

این از خصوصیات پیغمبر است و بقیه ائمه این طور نبودند؛ مثلاً امیرالمؤمنین علیه السلام موی سرشان

سفید شد،^۳ یا حضرت سیدالشهدا علیه السلام موی سرشان سفید شد؛ اما موی سر پیغمبر سفید نشد و حتی در

محاسنشان هم موی سفید کم بود، و این از خصوصیات پیغمبر بود. اما در سیدالشهدا این طور نیست، محاسن

سیدالشهدا زود سفید شد، لذا حضرت خضاب می‌کردند، گاهی اوقات به حنا و گاهی اوقات به رنگ سیاه

خضاب می‌کردند.^۴

تمام اینها در تاریخ آمده است و مسلم است که پیغمبر اکرم، قطعاً تا آخر عمر موی سرشان را بلند

می‌کردند.^۵

درباره ائمه علیهم السلام نیز همین روش منقول است:

۱. امام سجّاد علیه السلام موی سرشان بلند بود. طاووس یمانی در آن روایتی که از امام سجّاد نقل

می‌کند، می‌گوید: «دیدم جوانی آمد و به پرده کعبه آویخت

^۱ الجعفریات، ص ۲۲.

^۲ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۱۵۸.

^۳ الغارات، ج ۱، ص ۱۰۰ و ۱۰۲؛ كشف الغمّة، ج ۱، ص ۷۵.

^۴ الکافی، ج ۶، ص ۴۸۱.

^۵ دلائل النبوّة، بیهقی، ج ۱، ص ۲۲۹.

درحالتی که گریه می‌کرد و موی سرش این‌طور بود.^۱

۲. وقتی که اُصمعی حالات امام سجّاد علیه السّلام و آن مطالب مفصّل و دعاها و اشعار و ابتهال و گریه و سجده امام سجّاد را نقل می‌کند، در صحبت خود در ضمن بیان خصوصیات حضرت، می‌گوید: «حضرت موی سرشان این‌طور بود.»^۲

۳. امام رضا علیه السّلام همین‌طور؛^۳

۴. امام جواد علیه السّلام همین‌طور؛^۴

۵. امام حسن عسکری علیه السّلام همین‌طور؛

۶. امام زمان علیه السّلام عَجَلُ اللّهِ تَعَالَى فرجه الشّریف همین‌طور؛^۵

این بزرگواران افرادی از ائمه بودند که موی سرشان را بلند می‌کردند. بلند کردن موی سر، یک امر رایج و متداولی بود که اینها این کار را انجام می‌دادند.

در موارد اندکی نیز آمده است که: فلان شخص پیش امام صادق آمد و دید که حضرت حلق کرده‌اند، ولی این مسئله، دائمی نبوده است.

آنچه که به‌طور کلی از روایات و تاریخ به‌دست می‌آید این است که: روش و دیدن ائمه علیهم السّلام بر این بوده که موی سرشان را بلند کنند. این چیزی بود که من به‌دست آوردم، و العلم عند الله!

اما اینکه در روایت آمده است که: «سنت پیغمبران، حلق است.»^۶ این نه به‌معنای

یک سنت دائمی است؛ اگر سنت دائمی پیغمبران بر حلق بود، چرا خود ائمه تبعیت نمی‌کردند؟!

در تاریخ عاشورا درباره حضرت علی اکبر، حضرت ابوالفضل العباس، حضرت قاسم علیهم السّلام و اینهایی که به میدان می‌آمدند، وقتی خبرنگاران کربلا کیفیت شمایل ظاهری اینها را نقل می‌کردند، می‌گفتند: «جوانی را دیدیم با موهایی این‌چنین و با قیافه‌ای این‌چنین.»^۷ اینها این‌طور بودند؛ هم جوان‌های اینها این‌طور بودند و هم مسن‌های از ائمه علیهم السّلام این‌طور بودند.

^۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون روایت طاووس یمانی رجوع شود به مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۱۵۱؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۱۰۸.

^۲ مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۱۵۰.

^۳ مکارم الأخلاق، ص ۷۲.

^۴ الکافی، ج ۴، ص ۴۳۹.

^۵ الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۶۲.

^۶ الکافی، ج ۵، ص ۵۶۷؛ تحف العقول، ص ۴۴۲.

^۷ جهت اطلاع بیشتر پیرامون برخی این تمجیدها، رجوع شود به مقاتل الطالبيين، ص ۹۳؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۰۷.

عَلَّتْ لَزُومِ كُوتَاهِ كَرْدَنِ مَوِي سِرِّ دَرِ زَمَانِ حَاضِرِ

بنابراین، باید این مطلب را دانست که: زدن موی سر به‌عنوان یک سنّت نیست، بلکه به‌عکس است، و گذاشتن موی سر سنّت است؛ متنها صحبت در این است که با توجّه به خصوصیات و شرایط هر زمانی، آن معیار تفاوت پیدا می‌کند.

ما نباید بگوییم زدن موی سر سنّت است؛ چون سنّت برخلاف این است، این کتب و این هم‌روایات! اما در این شرایط، گذاشتن موی بلند برای اهل علم، سبک و سخیف است و صحیح نیست. شاید خود ائمه اگر در این زمان بودند و شرایط کنونی ما را داشتند، موی سرشان را می‌زدند؛ این یک مطلب دیگر است؛ اما اینکه ما بگوییم: «زدن موی سر سنّت است»، ما خلاف این مطلب را در کتب می‌بینیم، و مطلب این‌طور نیست.

در این شرایط، موی بلند گذاشتن صحیح نیست، مخصوصاً برای اهل علم؛ اهل علم باید موی سرشان را کوتاه کنند. الآن با وضع فعلی و فساد فعلی و اختلاط و ارتباطات اجتماعی فعلی و در معرض همگان قرار گرفتن، وقتی که مردم به فردی از اهل علم توجّه می‌کنند، باید به یاد خدا و مسائل قیامت و امور روحانی بیفتند؛ لذا صحیح نیست که توجّه به ظاهر وی، آنها را از پرداختن به آن مسائل باز بدارد. پس

با توجه به شرایط فعلی، نباید موی سر را بلند کرد و باید موی سر را زد. البته نه اینکه کاملاً زد، بلکه در یک حد متعارف مقبول، یعنی آن حدی که خود انسان می تواند این مطلب را بفهمد.

ولی صحبت در این است که آیا ما بگوییم پیغمبر نیز همین طور بود؟ این می شود توجیه! خیر، پیغمبر این طور نبوده است، حتی یک نفر از افرادی که خصوصیات پیغمبر را بیان کرده اند نگفته است که پیغمبر موی سرشان را می زدند. این همه ما روایت داریم، حتی یک نفر نیز نگفته است که امام سجّاد را دیدم موی سرش را زده بود، بلکه نقل تمام افراد برخلاف این است. اگر مو گذاشتن سنت باشد، زدن مو سنت نیست.

اما فهمیدن و بیان این مسئله یک مطلب دیگر است، که آن فرق می کند. ما باید بگوییم که پیغمبر چطور بود، نباید مطلب را مخفی کنیم، مخفی کردن غلط است. در روایت داریم: «ارسال لحيه از سنن مُرسَلین است و مستحب است.»^۱

در آنجایی که در روایت عبارت «مستحب است» آمده باشد، این می شود سنت. انسان لحيه را بلند کند، اما نه آن مقداری که تا هرجا می خواهد برسد، برسد؛ بلند کردن لحيه تنها به یک مقدار متعارف جایز است!^۲ موی سر را نیز باید بلند کرد، البته نه در این شرایط، این شرایط برای ما ملاکی به دست می دهد که باید طبق آن ملاک عمل کنیم. اما اگر ما بخواهیم تاریخ پیغمبر و تاریخ ائمه علیهم السلام را براساس مسائل خودمان توجیه کنیم، این خلاف است. اگر من بیایم از فلان جای تاریخ پیغمبر کم کنم، دیگری هم می آید از فلان نقطه کم می کند، پس چه فرقی کرد؟ من بر طبق شرایط و بر طبق منویات و منافع خودم بگویم: این مقدار از تاریخ پیغمبر بیان نشود! خب او هم می گوید: آن مقدار بیان نشود! علت بدبختی ما مسلمین در همین است!

این مسئله را عرض می کنم تا تمام موارد شبهه از بین برود. حدود پنجاه نفر

^۱ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۳۰.

^۲ الکافی، ج ۶، ص ۴۸۶.

آمده‌اند و با بنده صحبت کرده‌اند که چرا ما باید موی سرمان را بزنییم؟ این مطلب را من برای این جهت دارم روشن می‌کنم که انسان این راهی که دارد می‌رود، با بصیرت و بینش باشد و خیال نکند که فقط یک مسئله تعبدی است؛ نه خیر، این مسئله ناشی از یک حقیقت است، یعنی ما نباید مثل بقیّه، زلف و امثال اینها بگذاریم، به‌خاطر اینکه شرایط زمان اقتضا می‌کند که ما الآن این‌طور باشیم. حالا هر شخصی هر کاری می‌خواهد برود و انجام بدهد.

حرمت تغییر سنن قطعیه براساس مصالح موهومه و مسائل حقوق بشر غربی

تاریخ را باید گفت؛ اگر من براساس مصالح خودم تاریخ را نگویم، دیگری هم برای مصالح خودش فلان تاریخ را نقل می‌کند. آن شخص روایت امیرالمؤمنین علیه السلام و وصیت حضرت به امام حسن در حاضرین را ترجمه می‌کند و وقتی به امور مربوط به زنان می‌رسد که: «با زنان مشورت نکن»،^۱ همه آن مسائل را حذف می‌کند و می‌گوید: «بیان این مطالب در این زمان، اقتضا نمی‌کند!» این می‌شود خیانت، این می‌شود تحریف! باید همه را بیان بکنیم؛ چرا حذف می‌کنی؟ اگر این مطالب مربوط به این زمان نیست، دلیل و توجیه خود را بیان کن، تا ببینیم آیا در آن توجیه، حرف است یا حرف نیست، و آیا درست معنا می‌کنی یا غلط؛ این یک مطلب دیگری است. مسئله‌ای که فعلاً مطرح است این است که حتی آیه قرآن: **(الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ)**^۲ را نیز کنار می‌گذارند! تمام این مسائل به‌خاطر مسئله حقوق بشر است.

امروزه می‌گویند:

مردم نمی‌توانند بپذیرند! مصالح حقوق بشر اجازه نمی‌دهد که این احکام اسلامی راجع به زنان، که ارث زن نصف ارث مرد است، آورده شود.

می‌گویند:

^۱ نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۴۰۵، خطبه ۳۱.

^۲ سوره نساء (۴) آیه ۳۴. معاد شناسی، ج ۷، ص ۸۰، تعلیقه:

«مردان، عنوان قیمومت بر زنان دارند.»

مرد و زن با همدیگر یک زندگی را تشکیل داده‌اند؛ پس چرا ارث زن نصف ارث مرد باشد؟! چرا زن نصف مرد ارث ببرد؟!^۱

می‌گوییم: «چون مرد نفقه زن را می‌دهد!»^۱
می‌گویند:

بسیار خوب، شما در اینجا تبصره بنزید و بگویید: در آنجایی که مرد نفقه زن را می‌پردازد، دو برابر می‌برد؛ اما در آنجایی که هر دو با هم کار می‌کنند، به صورت مساوی ارث می‌برند؛ یا در جایی که زن نفقه مرد را پرداخت می‌کند، زن باید دو برابر مرد ارث ببرد!
خب این مطلب، مطلب خیلی خوبی به نظر می‌رسد. مسائل حقوق بشر از این قبیل است.

^۱ وسائل الشیعة، ج ۲۶، ص ۹۴ و ۹۵:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، أَنَّ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَتَبَ إِلَيْهِ فِيهَا كَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ: "عِلَّةُ إِعْطَاءِ النِّسَاءِ نِصْفَ مَا يُعْطَى الرَّجَالَ مِنَ الْمِيرَاثِ: لِأَنَّ الْمَرْأَةَ إِذَا تَزَوَّجَتْ أَخَذَتْ وَالرَّجُلُ يُعْطَى، فَلِذَلِكَ وَفُرَّ عَلَى الرَّجَالِ؛ وَعِلَّةُ أُخْرَى فِي إِعْطَاءِ الذَّكَرِ مِثْلِي مَا تُعْطَى الْأُنْثَى: لِأَنَّ الْأُنْثَى فِي عِيَالِ الذَّكَرِ إِنْ احتَاجَتْ وَعَلَيْهِ أَنْ يَعُولَهَا وَعَلَيْهِ نَفَقَتُهَا، وَلَيْسَ عَلَى الْمَرْأَةِ أَنْ تَعُولَ الرَّجُلَ وَلَا تُؤَخِّدَ بِنَفَقَتِهِ إِنْ احتَاجَ، فَوُفِّرَ عَلَى الرَّجَالِ لِذَلِكَ، وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿الرَّجُلُ قَوْمُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾. *»

ترجمه: «علت اینکه زنان نصف مردان ارث داده می‌شوند آن است که: چون زن همسر اختیار کند، مال می‌ستاند ولی مرد می‌پردازد، به همین جهت است که حق مرد را بیشتر قرار داده‌اند. و علت دیگری که به مرد دو برابر زن ارث داده می‌شود آن است که: اگر زن نیازی پیدا کند در تحت سرپرستی مرد است و بر عهده مرد است که او را کفالت نماید و نسبت به امورش قیام نماید و نفقه‌اش را بپردازد؛ اما زن، نفقه‌دهنده مرد نیست و اگر مرد هم نیاز داشت، نفقه و خرجش را از زن مطالبه نمی‌کنند. از این جهت، خداوند سهم مرد را بیشتر قرار داده است، و این همان گفته خداوند عزوجل است که می‌فرماید: ﴿مردان را بر زنان، تسلط و حق نگهبانی است؛ به واسطه فضیلتی که خدا بعضی را بر بعضی داده است، و به واسطه مخارج زندگی و نفقه‌ای که مردان از اموال خود به آنها می‌دهند.﴾ (محقق)

* سوره نساء (۴) آیه ۳۴.

چرا دینه زن نصف دینه مرد است؟ در اینجا که دیگر مسئله نفقات و اینها نیست، این مسئله مربوط به وارث می شود و به خود زن مربوط نیست؛ اگر زنی کشته شود، وارث زن باید دینه او را دریافت کند، به خود این مرده که چیزی نمی رسد، خب وارث او اگر مرد باشد هم باید نصف بگیرد.^۱

این مسائل و این مطالب باعث شده است که یک عده از روشن فکران بی دین آمده اند و دین را عوض کرده و تغییر داده اند و بر مرام و مسلک خودشان توجیه کرده اند. این مسائل باعث شده است تا یک عده بگویند: امروزه مسائل آن زمان دیگر از بین رفته و زمانه تغییر پیدا کرده است و ما باید یک مسائل جدیدی از نو بسازیم و پایه جدیدی از نو بریزیم!

ما باید حرّ و آزاد آنچه را که مربوط به تاریخ ائمه است بیان کنیم، و مطالب باید روشن شود. به خاطر دارم در مجلسی بودیم و شخصی از بستگان ما نیز در آنجا حاضر بود، ایشان به مطالبی که در کتاب معاد شناسی بود، اشکال گرفت و گفت:

آقا، چرا شما این قضیه که سیدالشهدا در صبح عاشورا تنظیف کردند، و نظایر این مطالب را در کتاب خود نقل کرده اید؟ آوردن این مطالب خوب نیست و ضرورتی ندارد؛ زیرا:

اولاً: معلوم نیست که در آن شب به این مقدار آب موجود بوده است؛ در موقعی که آب خوردن برای اطفال نبود، آیا تنظیف می کنند؟!

ثانیاً: گفتن این مسائل خوب نیست، زیرا مردم از این مطالب خوششان نمی آید، لذا بهتر است که آدم این حرف را نزند!

ایشان در جواب فرمودند:

اولاً: لازم نیست که تنظیف حتماً به وسیله آب شرب انجام بگیرد؛ بلکه ممکن

^۱ رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۲۰۵.

^۲ معاد شناسی، ج ۲، ص ۱۹۷.

است که در آنجا آبی هم وجود داشته است، حالا کثیف بوده یا هر چه بوده است. و در تاریخ وارد است که: «در شب عاشورا (یعنی از بعد از نیمه شب) رفتند و آب آوردند.»^۱ و انگهی، حتی تنظیف سیدالشهدا را هم باید گفت تا اینکه مردم بدانند در شب عاشورا با اینکه حضرت علم داشت به اینکه فردا او را می‌کشند، ولی با این کار می‌خواهد بگوید که این قدر به این مسئله اهتمام دارد و این قدر به این مسئله توجه دارد که می‌خواهد خدا را از نظر ظاهر به نحوی ملاقات کند که کاملاً طبق دستور و طبق شرع عمل کرده باشد؛ این را حضرت می‌خواهد بفهماند. دستور این است؛ اما اینکه ما یک قدری را بگوییم و یک قدری را نگوییم، این غلط است. تاریخ باید بیان شود؛ منتها در بیان تاریخ، معیارهای آن زمان و انطباقش بر این زمان باید کاملاً روشن شده باشد! حالا قضیه روشن شد که مسئله مو گذاشتن مسئله‌ای بوده است که همه ائمه من جمله پیغمبر مو داشته‌اند. و به نظر من این سنت بود، اصلاً مو گذاشتن سنت است و چه بسا در زمان ظهور امام زمان این مطلب تغییر پیدا بکند و همه مو بگذارند، هیچ بعید نیست، مثل بقیه احکام؛ ولی در این شرایط و در این موقعیت، با توجه به آن معیارهایی که ما در دست داریم، انسان باید موی سرش را در یک حد معمولی کوتاه کند تا آن برداشت مردم و دید مردم نسبت به یک روحانی، باعث نشود که آنها از رسیدن به حقایق باز بمانند.

مانعیّت احساسات در مقابل ادراک حقایق و اتیان دستورات اسلامی

این یک مسئله بسیار دقیق و ظریفی است که من قصد داشتم در طول این دهه، یک روز به این مسئله احساسات پردازم که چگونه همین احساسات باعث می‌شود تا از حقیقت باز بمانیم؛ لذا ما مجبوریم تا بعضی از مسائل را ندیده بگیریم. این مسئله خیلی مسئله دقیقی است که چطور احساسات و ارتباط با مردم باعث می‌شود که ما

^۱الأمالی، شیخ صدوق، ص ۱۵۶.

نتوانیم آن طور که باید و شاید آن روش اسلامی و روش عملی را پیاده کنیم! و این حل نمی‌شود و انجام نمی‌شود مگر به دست امام زمان علیه السّلام، و تنها آن حضرت می‌تواند این کار را انجام دهد.

مثالی بزنم: شما اکنون از وضع حرم و گنبد حرم حضرت امام رضا علیه السّلام اطلاع دارید که چه مسائلی و چه خرج‌هایی است و طلا و طلاکاری و امثال ذلک است. مگر قبر امام باید طلا داشته باشد؟! حالا گنبد بدون طلا نمی‌شود؟! اتفاقاً اگر از نظر معنویت است، بدون این طلاجات و بدون این مسائل، نورانیت خود آن مکان خیلی بیشتر و طهارتش بهتر است. ما که نمی‌خواهیم با طلا و طلاکاری به امام علیه السّلام رونق بدهیم! افرادی که در همدان قبر آن عارف نامی، بابا طاهر را قبلاً زیارت کرده بودند و مقبره ایشان را دیده بودند - من هم یک مرتبه یا دو مرتبه در سنین کودکی به آنجا رفته بودم - می‌دانند که آن صفا و آن روحانیت و آن نورانیتی که در آن زمان بود، اکنون کجا در این وضع فعلی وجود دارد؟! حالا شما بروید ببینید چه گل‌هایی، چه سنگ‌هایی، چه خصوصیات، چه گنبد و بارگاهی برایش درست کرده‌اند! بله، مردم بیشتر جلب می‌شوند، اما خواص چطور؟! آن روحانیتی که در آن موقع بود الآن کجا پیدا می‌شود؟!

ما اصلاً نمی‌گوییم که مثل آن وهابی‌هایی باشیم که آمدند و قبور ائمه علیهم السّلام را خراب کردند و همه را مسطح کردند؛ نه‌خیر، مکان‌های متبرکه و قبور ائمه علیهم السّلام باید ساختمان داشته باشد و باید بارگاهی داشته باشد تا مردمی که در آنجا به زیارت می‌آیند، از آفتاب و... محفوظ باشند. این امر ممکنه ملتجاً و متکاً و مأواى مردم است، مردم که به آنجا می‌آیند نمی‌توانند که با همان باران و وضع درهم و برهم و نامناسب به زیارت بروند، بالأخره باید جایی باشد تا زوآر بنشینند و دعا و نماز بخوانند، و این مکان باید وسیع باشد و سقف داشته باشد؛ تمام این مطالب صحیح است، اما طلاکاری و زینت‌کاری به حرم ائمه چه کار دارد؟! تمام اینها همه اسراف است، و این یک مسئله دیگری است.

اما فرضاً اگر الآن بگوییم که گنبد امام رضا علیه السّلام را باید خراب کرد؛ می دانید چه بساطی به پا می شود؟ می گویند: اینها وهّابی شده اند، اینها بی دین شده اند، اینها ضدّ ولایت ائمّه علیهم السّلام هستند و امثال ذلک. لذا باید با همین کیفیت بماند.

اتّفاقی در این زمینه روایتی هم از امام باقر علیه السّلام داریم که حضرت به اصحابشان امر می کند:
فعلاً شما در همین مساجد بروید و نماز بخوانید؛^۱ اما وقتی که حضرت قائم علیه السّلام بیاید، این مساجد را خراب می کند و به صورت اسلامی درمی آورد.^۲
این کار، کار حضرت است و کار ما نیست!

اگر من بخواهم نظائر این قضیه را برای شما بیان کنم، موارد بسیاری وجود دارد که ما به واسطه ارتباط با همین مردم، نمی توانیم کاری انجام بدهیم. لذا باید این مطلب را نگه داشت؛ چون اگر انسان بخواهد به ترکیب قضیه دست بزند، آن حقیقت هم از بین می رود، و مردم اصلاً از اینجا بلند می شوند و می روند! لذا برای محافظت و تحفّظ بر آن حقیقت، انسان باید کوتاه بیاید.

پیامبر اکرم می فرمود: این کار را بکنید! اگر نمی کردند، پیغمبر دیگر دنبالش را نمی گرفت. امیرالمؤمنین می فرمود: «نماز را این طور بخوانید؛ سنت این طور بوده

^۱ الکافی، ج ۳، ص ۳۷۲.

^۲ تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۰۹.

«و رَوَى أَبُو بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَارَ إِلَى الْكُوفَةِ وَ هَدَمَ فِيهَا أَرْبَعَ مَسَاجِدَ وَ لَمْ يَبْقَ مَسْجِدٌ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ لَهُ شُرْفٌ إِلَّا هَدَمَهَا وَ جَعَلَهَا جَمَاءً.»

ترجمه: «ابوبصیر از امام باقر علیه السّلام روایت می کند که حضرت فرمود: «زمانی که قائم علیه السّلام قیام کند، به سوی کوفه می رود و چهار مسجد را در آنجا خراب می کند و مسجدی بر روی زمین باقی نمی ماند که مشرف باشد و طبقات بالا داشته باشد، مگر اینکه طبقات مشرف آن را ویران می نماید و با خاک یکسان می کند.» (محقق)

است! اما دیگر دنبالش را نگرفت و وقتی آمدند و گفتند: «ما می‌خواهیم به سنت عمر عمل کنیم!» حضرت فرمودند: «عمل کنید!»^۱ با مردم مدارا می‌کردند. این راه آمدن، یک مطلب است، و فهمیدن مطلب، مطلب دیگری است؛ ما باید مطلب را بفهمیم، آن وقت ببینیم چطور راه بیایم.

تأثیر حالات معنوی انسان در مزاح یا ترک آن

لذا ما می‌بینیم که دأب پیغمبر و ائمه علیهم السّلام شوخی کردن و مزاح بوده است، و با مردم می‌گفتند و می‌خندیدند، عبوس نبودند و خودشان را نمی‌گرفتند و برای خودشان یک حساب و کتاب جدایی نداشتند، می‌گفتند و می‌خندیدند و خوش بودند! اما این شوخی در اینجا نباید باعث هتک حرمت یک مؤمن شود؛ این حرام است.

هر شخصی طبق شاکله خودش عمل می‌کند؛ یک شخصی اهل حال است و خیلی شوخی نمی‌کند و به حال خود مشغول است، یک شخصی اهل حال نیست و شوخی می‌کند، یک کسی اهل نماز است، یک کسی اهل دعا است و ...

تفاوت حالات اصحاب سیدالشّهدا علیه السّلام در شب عاشورا، در عین اتّحاد

در هدف و در مسیر

در شب عاشورا همین اصحاب سیدالشّهدا علیه السّلام فرق می‌کردند؛ یکی شوخی می‌کرد، یکی نماز می‌خواند، یکی گریه می‌کرد، و هیچ کدام هم به همدیگر کاری نداشتند. بُریر شوخی می‌کرد؛ می‌گفتند: چرا شوخی می‌کنی؟ می‌گفت: فردا در بغل حورالعین می‌رویم!^۲ حالا نه اینکه راست بگوید، شوخی می‌کرد! اهل منبر این مطلب را به عنوان مطلبی که مثلاً خوب نیست، نقل می‌کنند و بعد می‌گویند: «تو پیش سیدالشّهدا هستی و هوای حورالعین داری؟!» نه خیر، داشت شوخی می‌کرد!

ما هم این حرف‌ها را می‌زنیم! می‌گوید: تا به حال صبر کرده‌ایم، ولی گیرمان نیامد، در این دنیا شانس نداشتیم، اقلّاً پیش امام حسین بمیریم تا ببینیم آنجا چه گیرمان می‌آید! خب ایشان پیرمرد بود و خلاصه می‌گویند: آرزو بر نوجوانان عیب

^۱ تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۷۰؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۷۵.

^۲ وقعة الطّف، ص ۲۰۲، تعلیقه؛ نفس المهموم، ص ۲۱۵.

نیست! خب او شوخی می کرد.

از آن طرف، مسلم بن عوسجه گریه می کرد، ابتهاج می کرد، نماز می خواند. این برای خودش بود، آن هم برای خودش بود؛ و همه هم یک هدف داشتند و همه هم یک راه داشتند!

لذا امام حسین علیه السلام در شب عاشورا همه را جمع می کند و می فرماید:

إِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي؛ «من اصحابی باوفاتر، افضل و بهتر از شما سراغ ندارم!»

وقتی حضرت رو به اصحاب می کنند و به آنها می فرمایند:

أَلَا وَإِنِّي قَدْ أَذْنْتُ لَكُمْ، فَاذْطَلِقُوا جَمِيعًا فِي حِلِّ! لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنِّي ذِمَامٌ! هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَأَتَّخِذُوهُ جَمَلًا!

«من تعهد خودم را از شما برداشتم، شما را در حِل قرار دادم! شب است و کسی متوجه نمی شود و کسی

نگاه نمی کند، از اینجا بروید!»

آن وقت یک یک بلند شدند و مطالبی بیان کردند و گفتند:

اگر هزار جان داشتیم، در راه تو می دادم! اگر باز خدا مرا زنده می کرد، باز دریغ نمی کردم!^۱

حضرت ابوالفضل، حضرت قاسم، مسلم بن عوسجه، حبيب بن مظاهر، زهير بن قين عليهم السلام، تمام

اینها چه کسانی بودند؟ اینها افرادی بودند که از یک منشأ و از یک مشرب سیراب می شدند و مطالب را می گرفتند.

در روز عاشورا داریم که: «از همدیگر سبقت می گرفتند و نمی خواستند بمانند!»^۲ سیدالشهدا اینها را نگه

می داشت. وقتی در مقابل لشکر می رفتند و می دیدند که یک مقداری جنگ طول کشیده است، حوصله شان سر

می رفت و مانند عابس بن شیبب

شاکری زره را درمی آوردند!^۳ اینها این قدر عشق به امام حسین داشتند که درباره اینها داریم:

لَا يَمْسُونَ أَلْمَ الْحَدِيدِ؛^۴ «اصلاً آلم نیزه و شمشیر را احساس نمی کردند!»

^۱ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۱.

^۲ همان؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۵۵.

^۳ اللهوف، ص ۱۱۲.

^۴ وقعة الطف، ص ۲۳۷.

^۵ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۸.

«عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ لِأَصْحَابِهِ قَبْلَ أَنْ يُقْتَلَ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: يَا بُنَيَّ، إِنَّكَ سَتُسَاقَى إِلَى الْعِرَاقِ، وَهِيَ أَرْضٌ قَدِ اتَّقَى بِهَا النَّبِيُّونَ وَأَوْصِيَاءُ النَّبِيِّينَ، وَهِيَ أَرْضٌ تَدْعِي عَمُورًا وَإِنَّكَ تَسْتَشْهَدُ بِهَا وَتُسْتَشْهَدُ مَعَكَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِكَ لَا يَجِدُونَ [خ ل: لَا يَذُوقُونَ] أَلْمَ مَسِّ الْحَدِيدِ!» وَتَلَا: «﴿قُلْ إِنَّا نَرَى كُونِي بَرِّدًا وَسَلْمًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾ * تَكُونُ الْحَرْبُ عَلَيْكَ وَعَلَيْهِمْ بَرْدًا وَسَلَامًا!» فَابْشِرُوا، فَوَاللَّهِ لَئِنْ قَتَلْنَا فَإِنَّا نَرِدُّ عَلَىٰ نَبِيِّنَا!»

عابس در معركة قتال وارد شد، مقداری که حرکت کرد و جنگ کرد - حالا یا دشمن [به خاطر شجاعتش از او می ترسید و] ملاحظه اش را می کرد یا اینکه چون پیرمرد بود - حوصله اش سر رفت و زره اش را در آورد!

کلمات نورانی سیدالشهدا علیه السلام در آخرین لحظات در اندوه فراغ یاران

یک جا سیدالشهدا علیه السلام فرمودند: «إِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا

ترجمه: «جابر از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمودند: امام حسین علیه السلام قبل از اینکه شهید شوند، به اصحاب خود فرمودند: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمودند: "ای نور دیده من، همانا تو به عراق کشانده می شوی، و آن سرزمینی است که پیامبران و اوصیای پیامبران در آن اجتماع کرده اند، و آن زمینی است که عمورا خوانده می شود. و همانا تو در آن به شهادت می رسی و همراه تو نیز جماعتی به شهادت می رسند که درد و ألم بر خورد آهن و شمشیر را نمی فهمند." سپس این آیه را تلاوت نمودند: ﴿مَا بَعَثْنَا أَحَدًا مِنْ الرُّسُلِ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾. «ما به آتش گفتیم: بر ابراهیم، سرد و سلامت باش! ﴿این جنگ بر تو و اصحاب تو سرد و سلامت خواهد بود!﴾ پس بر شما بشارت باد که اگر ما را بکشند، به خدا قسم که ما بر پیغمبر خود وارد خواهیم شد!» (محقق)

* سوره انبیاء (۲۱) آیه ۶۹.

^۱ وقعة الطف، ص ۲۳۷؛ مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی، ج ۲، ص ۲۷.

من اصحابی^۱ یک جا هم وقتی تمام این بدن‌ها روی زمین افتاده بود، حضرت آمدند و نگاهی کردند و دیدند که دیگر نه برادری وجود دارد و نه اصحابی؛ حضرت در آنجا نیز از آنها یاد کردند و صدا زدند:

یا مُسَلِّمَ بنِ عَقِيلٍ! و یا هَانِ بنِ عَرْوَةَ! یا حَبِيبَ بنِ مُظَاهِرٍ! یا مُسَلِّمَ بنِ عَوْسَجَةَ! یا بُرَيْرًا! یا زُهَيْرًا! ما لی اُنَادِیْکُمْ فَلَاحِیْبُونِ؟! و اَدْعُوْکُمْ فَلَاسَمَعُونِ!؟

«چه شده است که پسر پیغمبر، شما را صدا می‌زند ولی او را جواب نمی‌دهید؟! شما را می‌خواند، ولی گویا نمی‌شنوید!»

اَنْتُمْ نِیَامٌ، اَرْجُوْکُمْ تَتَّبِعُوْنَ؟ اَمْ زَالَتْ مَوَدَّتْکُمْ عَنْ اِمَامِکُمْ فَلَا تَنْصُرُوْنَهُ!؟

«آیا به خواب رفته‌اید که امید داشته باشم؟ یا دست از محبت و ولایت ما برداشته‌اید و ما را یاری نمی‌کنید؟!»

فَهَذِهِ نِسَاءُ الرَّسُولِ لِفَقْدِکُمْ قَدْ عَلَاهُنَّ النَّحُولُ!

«آیا نگاه نمی‌کنید و این ذریه پیغمبر را نمی‌بینید؟ زن‌ها و نساء پیغمبرتان را نمی‌بینید که به واسطه فقد شما آثار نحول و ضعف در آنها پیدا شده است و آتکای آنها از دست رفته است.»

فَقُومُوا عَنْ نَوْمِکُمْ، اَیُّهَا الْکِرَامُ، و اَدْفَعُوا عَنْ حَرَمِ الرَّسُولِ الطُّغَاةَ اللَّئَامَ^۲ و^۳

و سَيَعْلَمُ الَّذِیْنَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ اَیُّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُوْنَ، **(اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رٰجِعُوْنَ)**.

بِسْمِکَ اللّٰهَمَّ و نَدْعُوْکَ و نُقَسِمُکَ و نَرَجُوْکَ، بِحَقِّ مُحَمَّدٍ و اَهْلِ بَیْتِهِ الْاَطْهَارِ، یا اللّٰه یا اللّٰه یا اللّٰه...

^۱ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۱.

^۲ انوار الملکوت، ج ۱، ص ۲۰۷، تعلیقه ۱:

«پس برخیزید از خوابتان ای بزرگان و بزرگواران، و حرم رسول خدا را از دست این ستمگران پست و بی‌شرم محافظت نمایید!»

^۳ انوار الملکوت، ج ۱، ص ۲۰۷، به نقل از کلمات الإمام الحسین علیه السلام، ص ۴۸۴؛ و ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۳۷، مجلد حالات حضرت سیدالشهدا علیه السلام؛ با قدری اختلاف.